

دعای طاری قابل طرح در مرحله تجدید نظر و آثار و نتایج آن

اله مراد خسروی بابادی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، واحد فارسان، دانشگاه آزاد اسلامی، فارسان، ایران

چکیده

دعای طاری آن است که در اثنای رسیدگی به یک دعای اقامه شده (دعای اصلی) حادث می‌گردد و یکی از مهمترین دعاوی در دادگستری محسوب می‌شود؛ چرا که آثار قانونی و حقوقی خاص منحصر به فرد خود را دارد. در این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی و با هدف بررسی «دعای طاری قابل طرح در مرحله تجدید نظر و آثار و نتایج آن» انجام گرفت، این نتیجه حاصل شد: دعای طاری حالتی استثنایی و خاص دارند چراکه بر اساس قاعده منع پذیرش ادعاها و دعای جدید در مرحله تجدیدنظر، منع دخالت اشخاصی غیر از طرفین، ممنوعیت رسیدگی به دعایی که ماهیتاً نسبت به آن در مرحله نخستین رسیدگی نشده و عدم پذیرش دعای جدید از سوی دادگاه تجدیدنظر چه از ناحیه طرفین و چه از طرف شخص ثالث، نمی‌توان دعای جدیدی در مرحله تجدیدنظر مطرح نمود؛ اما مقنن در برخی وضعیت‌های خاص طرح این قبیل از دعاوی را به صورت بدوی، در این مرحله پیش بینی کرده است که از میان آن‌ها می‌توان وضعیت‌هایی چون؛ تعرض به اصالت اسناد ابرازی توسط اصحاب دعای طاری، امکان اقامه دعای تقابل و جلب ثالث، جهت یا سبب جدید در این مرحله، دلایل جدید و ادعای جعل در این مرحله و طرح ادعا و دفاع جدید در این مرحله و استثنائاتی چون دعای ورود ثالث و جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر را نام برد.

واژه‌های کلیدی: دعای طاری، تجدید نظر، ادعای جدید، ورود ثالث، جلب ثالث

مقدمه

هر چند که بهترین زمان برای حفظ حقوق و منافع شخص ثالث در دعوایی که بین اشخاص دیگر مطرح است، دخالت در جریان دادرسی به منظور پیشگیری از صدور حکمی است که احیاناً حقوق و منافع شخص ثالث را به خطر می‌اندازد. همچنین بهترین زمان برای شریک ساختن شخص ثالث در نتیجه الزام‌آور دادرسی، جلب او به دعوای در حال رسیدگی است تا حکمی که صادر خواهد شد برای او نیز اعتبار داشته و الزام‌آور باشد (حسنی، ۱۳۹۰: ۳۲). لیکن همیشه این امکان فراهم نبوده و طرفین ممکن است این امکان را فراهم نیاورده و یا اینکه ثالث خود اختیاراً از این امکان استفاده ننماید و در مرحله بدوی مداخله ننموده و دخالت خود را به مرحله دیگر یا حتی به پس از صدور حکم قطعی واگذار نماید.

طرح دعوای طاری در ضمن دعوای اصلی و در دادگاه تجدیدنظر به نحو غیر قابل انکاری مورد توجه قانون‌گذار بوده و حتی عقیده‌ای هم وجود دارد که طرح این دعوای در زمانی که دادگاه تجدیدنظر به دعوای ضرر و زیان ناشی از جرم نیز رسیدگی می‌کند، مسموع باشد. به عقیده مزبور، پذیرش این موضوع موجب رعایت عدالت قضایی می‌شود و فرصتی را به وجود می‌آورد تا صاحب حق، حق خود را پوشش دهد (خانی، ۱۳۸۹: ۵۲).

با این نظر، دعوای طاری تابع قواعد عمومی است و در این مورد دعوای حقوقی استقلال خود را حفظ کرده و مثل قواعد حقوقی و آیین دادرسی مدنی با آن برخورد می‌شود؛ چرا که ضرر و زیان ناشی از جرم عنوان حقوقی خواهد داشت و آرای وحدت رویه شماره ۵۶-۵۲/۷/۲۵ و شماره ۵۸۲-۷۱/۱۲/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز مؤید این امر است^۱ و امکان طرح دعوای طاری در ضمن دعوای حقوقی ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه تجدیدنظر را ممکن می‌سازد.^۲ به هر حال از میان دعوای طاری که در ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت نام برده شده و شامل دعوای اضافی یا ضمیمه، دعوای ورود ثالث، دعوای جلب ثالث و دعوای تقابل می‌باشد، تعدادی از این دعوای قابلیت طرح در مرحله تجدیدنظر داشته و تعدادی دیگر نیز قابلیت طرح ابتدایی در این مرحله را نداشته، هر چند که عقیده‌های مخالفی نیز در قسمت‌هایی وجود دارد با توجه به اهمیت موارد بیان شده در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی سعی در بررسی دعوای طاری قابل طرح در مرحله تجدیدنظر و آثار و نتایج آن، خواهد شد.

۱- دعوای ورود ثالث

دعوای ورود ثالث به عنوان یکی از طواری ناشی از تغییر در اصحاب دعوا، در دسته‌بندی‌های طواری دادرسی در کنار جلب ثالث و در قلمرو طواری ماهیتی قابلیت گنجاندن دارد (توانگر، ۱۳۸۱: ۵۳). در این دعوا شخص ثالث، با میل و اراده خود در یک دعوای مطروحه در دادگاه که وی سابقاً جزو اصحاب آن محسوب نبوده، مداخله می‌کند تا مبدا در آینده از آثار حاصله از دعوای اصلی ضرری متوجه وی گردد. شخص ثالث با احساس اینکه حقوق حقه وی به واسطه دعوای اصلی فی‌مابین خواهان و خوانده در معرض تضییع قرار دارد و یا به منظور پشتیبانی و حمایت از پایگاه یکی از طرفین دعوای اصلی حق دارد، در آن مداخله کند. به چنین وارد ثالثی باید عنوان «مهمان ناخوانده» اطلاق شود که اطراف دعوای اولیه یا اصلی یا احد از آنان بدون اینکه از وی دعوتی به عمل آورند، ناگاه با حضور و مداخله وی مواجه می‌شوند (حسنی، ۱۳۹۰: ۳).

۱. «نظر به اینکه طبق مواد ۹ و ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری و اصل کلی، شخصی که از وقوع جرم متحمل ضرر و زیان شده می‌تواند به تبع ادعای دادستان مطالبه ضرر و زیان نماید و هرگاه دادگاه جزا متهم را مجرم تشخیص دهد، مکلف است به دادخواست او با رعایت تشریفات مقرر تقدیم شده

رسیدگی و ضمن صدور حکم جزایی، حکم ضرر و زیان وی را نیز صادر نماید...» (منصور، ۱۳۸۴: ۲۸۱)

۲. «تقدیم دادخواست حقوقی به محاکم کیفری درباره ضرر و زیان ناشی از جرم ضروری است...» (منصور، ۱۳۸۴: ۲۸۲).

از سوی دیگر قلمرو اصلی ورود شخص ثالث دعاوی مدنی است که به لحاظ طبیعت ویژه خود، علاوه بر متداعیین اصلی به حقوق و منافع شخص یا اشخاص ثالث مربوط می‌شود و البته ورود را مقنن در دو مرحله بدوی و تجدیدنظر مجاز دانسته است. وارد ثالث پس از اطلاع از طرح دعوی بین اصحاب دعوی اصلی با اهداف فوق وارد دعوی شده و منتظر صدور حکم نمی‌شود تا در اعتراض ثالث دخالت کند، علت نیز این است که: اولاً؛ در ارائه ادله مثبتیه ممکن است در مقام اعتراض ثالث موفق نباشد. ثانیاً؛ با توجه به زمان طرح آن که تا ختم دادرسی و در جریان رسیدگی است، لیکن اعتراض پس از اتمام دادرسی است. ورود ثالث، قبل از اخذ تصمیم به ضرر ثالث است و بدین‌وسیله زودتر جلوی اخلاف به حقوق ثالث گرفته می‌شود (مقصودپور، ۱۳۸۹: ۳۳۸). ثالثاً؛ در اعتراض، معترض احیاناً هزینه زیادی متحمل و وقت زیادی را مصروف احقاق حق می‌سازد و معلوم نخواهد بود که آیا اعتراض ثالث به بار می‌رسد یا خیر. رابعاً؛ بنا به مستفاد از ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی، اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی‌باشد و لذا دارای اثر تعلیقی نیست؛ مگر در موارد خاص. خامساً؛ مفهوم نفع در ورود عام‌تر از اعتراض ثالث است. سادساً؛ در اعتراض ثالث، میزان هزینه دادرسی بیش از هزینه ورود ثالث است، هزینه ثالث معادل مرحله‌ای است که ثالث در آن وارد می‌شود، در حالی که اعتراض ثالث از طرق فوق‌العاده است و مطابق بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین میزان هزینه تا یک میلیون تومان سه درصد و مازاد آن، چهار درصد است. لذا این‌گونه عوامل موجب می‌شود ثالث به محض اطلاع از دعوی اصلی با دیده «علاج قبل از وقوع» وارد عمل شود. حتی اگر مدعی حقی مستقل نباشد؛ بلکه خود را ذینفع در حمایت از یکی از اطراف پرونده دعوی اصلی بداند، می‌تواند از امتیاز ویژه و استثنایی مقنن، نهایت استفاده را ببرد و پا به دعوی اصلی بگذارد (شمس، ۱۴۰۱: ۴۱).

در اصول آیین دادرسی مدنی فراملی نیز این موضوع پذیرفته شده است. بند ۲-۱۲ این اصول بیان می‌دارد: «شخص ثالثی که دارای نفعی کاملاً مرتبط با موضوع دادرسی است، می‌تواند وارد دادرسی شود. دادگاه رأساً یا به درخواست یکی از طرفین می‌تواند با ارسال اخطار، چنین شخصی را به دادرسی دعوت نماید. ورود شخص ثالث در صورتی مجاز است که دادرسی را به شکلی زیاده از حد به اطاله یا پیچیدگی دچار نساخته یا موجب ضرر غیر منصفانه به هر یک از طرفین دعوا نگردد. قانون مقرر دادگاه می‌تواند ورود ثالث را در مرحله پژوهش نیز مجاز اعلام کند» (غمامی، محسنی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۲). تجویز این موضوع اگرچه با اصل تسلط طرفین بر قلمرو موضوعی دعوا مغایر به نظر می‌رسد، ولی ریشه در اجرای صحیح عدالت داشته و تمایل نظام‌های حقوقی به گسترش اختیارات قاضی در کشف حقیقت، دلیل این اختیار بوده که البته نباید این موضوع اصول دیگر دادرسی را نظیر اصل بی‌طرفی، اصل تقابل منافع و حق دفاع طرفین که وثیقه اجرای عدالت در دادرسی هستند، نقض کند (توانگر، ۱۳۸۱، ص ۵۱).

بدیهی است وارد ثالث یا قائم‌مقام وی نباید در مرحله نخستین دخالت نموده باشد و آنچه که از مرحله تجدیدنظر در اینجا مدنظر است، مرحله‌ای که رسیدگی ماهوی در آن انجام می‌شود، است. لذا نظر به اینکه دیوان عالی کشور صرفاً اقدام به رسیدگی شکلی می‌کند، ورود ثالث در آن امکان‌پذیر نیست و با التفات به اینکه سیستم فعلی حاکم، مرجع تجدیدنظر را به دو دسته دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور تقسیم نموده است، صرفاً مداخله شخص ثالث در دادگاه تجدیدنظر استان قابل پذیرش است؛ زیرا این دادگاه پس از نقض حکم بدوی خود رسیدگی ماهوی می‌کند، لیکن در دیوان عالی کشور رسیدگی فقط شکلی است.

ناگفته پیداست که تقاضای تجدیدنظر توسط شخص ثالث غیر از ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر می‌باشد. در صورت اخیر، شخص ثالث به علت عدم اطلاع از دادرسی یا به هر علت دیگری، در دادرسی نخستین دخالت و حضوری نداشته یا دخالت

کرده؛ اما دادخواست ورود او رد یا ابطال شده و یا دعوای او رد شده و قانون‌گذار به او حق داده که در مرحله تجدیدنظر وارد دعوی شود. اما در جایی که شخص ثالث تجدیدنظر می‌خواهد، او قبلاً و در دادرسی بدوی وارد شده و اکنون تجدیدنظرخواه است (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۴۲).

ذکر این نکته نیز ضروری است که مبانی مداخله اشخاص ثالث می‌تواند مبتنی بر مبنای ارادی یا شخصی یا قضایی و قانونی باشد. ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی مبنای ارادی یا شخصی را بیان و همان‌گونه که بعضی از حقوقدانان بیان نموده‌اند که در نظام حقوق ایران اعتراض ثالث در عوض دعوای ورود ثالث است (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۲۰۹)، رویه قضایی و مقررات موضوعه نیز این استنباط را تأیید نموده است. بنابراین دخالت ارادی شخص ثالث عبارت است از عمل شخصی که با ابتکار و حرکت خود در دعوایی که خود اقامه نموده و علیه او نیز اقامه نشده و به‌منظور اینکه حق متنازع‌فیه متعلق به اوست یا به قصد حصول اطمینان از حفظ حقوق خود که می‌تواند توسط آن نتیجه دادرسی به خطر افتد، وارد می‌شود (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۳۴).

از طرفی دیگر گاهی پاره‌ای از مصالح اجتماعی و یا نظم عمومی، از جمله تضمین حقوق اشخاص ثالث ایجاب می‌کند مداخله ثالث در یک دعوا منوط و موکول به اجازه قبلی محکمه باشد (پوراستاد، ۱۳۷۸، ص ۱۴۴). نمونه بارز آن موضوع ورشکستگی است که مبنای قضایی مداخله ثالث است.

مبنای قانونی مداخله ثالث نیز قابل ملاحظه است و مهم‌تر از حفظ حقوق اشخاص حقوقی عمومی و تضمین حقوق افراد و جامعه می‌باشد و در حقوق ایران سابقاً دادستان در بعضی موارد، مکلف به دخالت در دادرسی بود، که البته در حال حاضر مقرراتی مشابه قانون سابق وجود ندارد. این موارد دخالت دادستان‌ها که به موارد ابلاغ مشهود بود فعلاً منسوخ شده؛ ولیکن وجه تسمیه آن این بود که در موارد مذکور پرونده دعوی به دادستان ابلاغ می‌شد که خود را برای بررسی در آن و اتخاذ عقیده مبنی بر حفظ قانون و طرفداری از حق آماده نماید (پوراستاد، ۱۳۷۸، ص ۱۴۶). همچنین ماده ۵ قانون اوقاف مصوب ۱۳۱۳ پیش‌بینی نموده است که اداره اوقاف می‌تواند به‌عنوان ثالث در دعوای میان مدعی و متولی وارد شود.

۱-۱ زمان طرح دعوا

مطابق ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی، ثالث اعم از اصلی و تبعی می‌تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است، وارد دعوا گردد. چه این که رسیدگی در مرحله بدوی باشد یا در مرحله تجدیدنظر. بنابراین در حقوق ایران شخص ثالث لازم است رعایت مهلتی را که مقنن پیش‌بینی نموده، بنماید و دادخواست خود را به دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای اصلی تقدیم کند. این مهلت برای طرح دعوای ورود ثالث در مقام مقایسه با سایر دعاوی طاری بیشتر است. علت آن این است که ثالث ممکن است از طرح دعوا و جریان آن اطلاع نداشته باشد؛ چه اینکه نسبت به دعوای اصلی بیگانه و به‌عبارت دیگر خارج از دادرسی اصحاب دعوای اصلی بوده است، لذا باید بتواند به محض اطلاع و احساس ذینفعی در آن، تا زمانی که ختم دادرسی اعلام نشده در آن مداخله نماید.

در دعوای ورود ثالث تحدید مدت اقامه دعوا، برخلاف جلب ثالث، موجب نقض غرض و تضییع حقوق اشخاص ثالث خواهد گردید. چه این کار در دست شخصی است که خارج از دادرسی است و او معلوم نیست از طرح دعوا از ابتداء آگاه باشد و هر وقت مطلع شود وارد می‌شود، از طرف دیگر اثبات تاریخ اطلاع او مشکل است و با این ملاحظه ورود ثالث را نمی‌شود محدود به موعده می‌کرد (توانگر، ۱۳۸۱، ص ۶۴). علاوه بر این تاریخ آگاهی ثالث از دادرسی، تأثیری در پذیرش دعوای ورود ثالث ندارد.

پس اگر ثالث از همان بدو دادرسی از جریان دادرسی مطروحه بین متداعیین مطلع بوده، می‌تواند در تمامی مقاطع مرحله بدوی و مرحله تجدیدنظر و تا زمانی که ختم دادرسی اعلام نشده، وارد شود.

حتی چنانچه رأیی در دیوان عالی کشور نقض شود و رسیدگی پس از نقض به دادگاه پایین ارجاع شود، ورود ثالث در این مرحله نیز مجاز می‌باشد (شمس، ۱۴۰۱، ص ۴۶). لذا علت اینکه شخص ثالث در هر یک از مرحله بدوی و تجدیدنظر و همچنین در هر یک از مقاطع این دو مرحله می‌تواند وارد دادرسی شود، آن است که اطلاع یا عدم اطلاع وی از جریان دادرسی، تأثیری ندارد. بنابراین اگر شخص ثالث حتی به نمایندگی از طرفین در دعوا دخالت داشته باشد می‌تواند خود به عنوان وارد ثالث وارد دادرسی شود (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۴۸۹).

در نهایت، در صورتی که دعوایی حقوقی در دادگاه بدوی مطرح و منتهی به صدور حکم شده و ثالث قبل از اعلام ختم دادرسی مداخله‌ای در آن ننموده، در صورت ادعای ذینفعی یا ملاحظه تضییع حقوقش، علاوه بر اینکه می‌تواند از طریق اعتراض ثالث عمل کند، باب دیگری پیش روی دارد و آن اینکه چنانچه محکوم علیه دعوای اصلی، از حکم صادره اعتراض و تجدیدنظرخواهی نموده و پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال شود، شخص ثالث قادر باشد با تقدیم دادخواست ورود ثالث به دادگاه رسیدگی کننده به تجدیدنظرخواهی محکوم علیه در مقام احقاق حق برآید.

سؤالی که ممکن است به ذهن برسد این است که اگر پرونده در مرحله بدوی منجر به صدور رأی شد؛ ولی دادخواست تجدیدنظر تقدیم نشده باشد، راه حل چیست؟

بدیهی است که استفاده از مکانیسمی که فوقاً بیان شد، منوط به این است که نسبت به رأی صادره درخواست تجدیدنظر شود؛ والا چنانچه رأی صادره دادگاه بدوی به طور قطعی صادر شده باشد و یا قابل تجدیدنظر بوده؛ لیکن با گذشت مدت تجدیدنظرخواهی و عدم اعتراض قطعیت یافته باشد، موضوع ورود ثالث منتفی بوده و شخص ثالث در قالب ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی امکان طرح دعوی را نخواهد داشت، بلکه حقوق او در قالب ماده ۴۱۷ قانون و از طریق اعتراض ثالث قابل ارزیابی خواهد بود و یا اینکه به طور مستقل دعوایی علی حده و به عنوان ثالث مطرح سازد.

رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور در این زمینه اعلام می‌دارد: «با توجه به محتویات پرونده قطع نظر از اینکه وارد ثالث فقط یکی از اصحاب دعوای پرونده قبل را طرف دعوا قرار داده و صرف نظر از اینکه آقای که وارد ثالث مدعی خرید زمینی از وی شده، جزو اصحاب دعوی قبلی نبوده و مساحت زمین مورد ادعا با مساحت زمین دعوای قبل، تفاوت دارد، چون دادخواست وارد ثالث پس از رسیدگی و صدور دادنامه شماره ۱۶۰-۶۶/۵/۲۵ که طی دادنامه شماره ۱۲۶-۶۸/۲/۹-۶۸ شعبه ۲۴ دیوان ابرام گردیده، تقدیم شده است، طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی فعلی) قابل پذیرش نیست و دادخواست تحت عنوان وارد ثالث موردی ندارد و قرار رد آن صادر و اعلام می‌شود» (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۴۹۳).

حال چنانچه پس از صدور حکم قابل تجدیدنظر و قبل از وصول دادخواست تجدیدنظر، شخص ثالث دادخواست ورود ثالث به دادگاه تقدیم نماید، تکلیف چیست؟

به نظر می‌رسد که در این حالت دادگاه بدوی برای تعیین تکلیف دادخواست ورود ثالث، بایستی حالت انتظار را رعایت کند. بدین معنی که چنانچه در مهلت تجدیدنظرخواهی، دادخواست تجدیدنظر تقدیم شود، مرجع مزبور هر دو را جهت رسیدگی به دادگاه تجدیدنظر ارسال و اگر چنانچه دادخواست تجدیدنظر تقدیم نشود، دادگاه بدوی نمی‌تواند دادخواست ورود ثالث را به آن دادگاه تجدیدنظر ارسال کند، بلکه نسبت به آن اتخاذ تصمیم خواهد نمود و به نظر می‌رسد چون دعوا بنحو صحیح مطرح نشده، به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار رد آن را صادر خواهد کرد.

البته نظر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه چنانچه در حالت انتظار فوق، دادخواست تجدیدنظر واصل نشود، چون دفتر دادگاه بدوی که در معیت دادگاه انجام وظیفه می‌کند به علت اعلام ختم دادرسی در پرونده اصلی، تکلیفی بر پذیرش دادخواست ورود ثالث ندارد، لذا بایستی از پذیرش دادخواست مزبور امتناع نماید (مهاجری، ۱۳۹۱، ص ۱۱۳).

در نهایت مشکل ممکن است آنجا بروز کند که دادخواست مزبور از طریق پستی ارسال شده باشد و در این مورد معلوم نیست عدم پذیرش چگونه خواهد بود؟ چنانچه نظر اخیر مد نظر قرار گیرد، چاره‌ای جز به جریان نیانداختن دادخواست و متوقف ماندن آن نخواهد بود و یا اینکه طبق نظر اول اقدام به صدور قرار رد شود.

۱-۲ قواعد پذیرش آن

۱- قواعد پذیرش ورود ثالث اصلی: در صورتی که دادخواست تجدیدنظر از سوی محکوم علیه مطرح شود، ثالث می‌تواند اقامه دعوی نموده و به عنوان وارد ثالث دخالت کند و در این راه باید تمام شرایطی که دعوی اصلی داراست، دعوی ورود نیز داشته باشد، همان شرایط و با همان ویژگی‌هایی که برای اقامه هر دعوی لازم است.

لذا علاوه بر اینکه باید کلیه شرایط اقامه دعوا در این دعوا نیز رعایت شود، پذیرش آن منوط به این است که دعوی اصلی به دادگاه تجدیدنظر کشانده شود و در مرحله بدوی قطعی نگردد، ثالث بایستی در مرحله بدوی جزو اصحاب دعوا نیز نبوده و در آن دخالتی به این عنوان نداشته باشد. پس لازمه طرح دعوی ورود ثالث، وجود دعوی دیگری در تجدیدنظر به عنوان دعوی اصلی است. حال ممکن است این سؤال مطرح شود که، پس از طرح دعوی ورود ثالث آیا ثالث دیگری می‌تواند بر وارد ثالث اخیر، وارد شود؟ قانون در این خصوص ساکت است ولی به دو نحو می‌توان استدلال کرد:

استدلال اول اینکه، دعوی ورود ثالث باید فقط بر دعوی اصلی اقامه و طرح شود و لذا ورود بر وارد ثالث قابل استماع نیست و اصولاً طرح دعوی طاری بر دعوی طاری دیگر چون موجب تسلسل و دور می‌شود، قابلیت استماع ندارد (مهاجری، ۱۳۹۱، ص ۱۱۰).

استدلال دوم این است که هر چند دعوی ورود ثالث نسبت به دعوی اصلی، دعوی طاری محسوب می‌شود؛ لیکن نسبت به دعوی ورود ثالث دوم، دعوی اصلی است. پس دعوی طاری اول نیز می‌تواند واجد دو جنبه باشد. جنبه طاری نسبت به دعوی اصلی اولیه و جنبه اصلی نسبت به دعوی طاری ثانویه، پس قابلیت استماع دارد (صدرزاده افشار، ۱۳۸۵، ص ۲۸۲).

هر چند منع قانونی در پذیرش دعوی ورود ثالث دوم وجود ندارد و نظر دوم نیز می‌تواند قابل تأمل و قابل دفاع باشد، لیکن رویه عملی دادگاه‌ها بر عدم پذیرش وارد ثالث دومی می‌باشد؛ زیرا علاوه بر توجیه وجود دور و تسلسل و اشکالات به وجود آمده، از آنجا که رسیدگی دادگاه تجدیدنظر در دعاوی طاری و آن هم به عنوان دعوی ابتدایی، استثناء بر اصل می‌باشد و در این مورد بایستی به قدر متیقن و تصریحی که مقنن آورده، اکتفا نمود؛ لذا از پذیرش این ادعاها معمولاً خودداری می‌گردد.

علاوه بر ضوابط و لوازم پیش گفته، دو شرط اساسی دیگر نیز بایستی رعایت شود: شرط اول اینکه؛ ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر به منظور تبانی با محکوم علیه بدوی یا تأخیر در رسیدگی به دعوی تجدیدنظرخواهی اقامه نشده باشد.

این شرط سلبی که صراحتاً در ماده ۱۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی آمده، دادگاه تجدیدنظر را مکلف می‌نماید که چنانچه این هدف را از طرح دعوی احراز کند، باید دعوی ثالث را از دعوی تجدیدنظرخواهی تفکیک نماید که البته جای سؤال اینجاست که در این حالت و در موارد دیگری که دادگاه تجدیدنظر، دعوی ورود ثالث را تفکیک می‌کند، وضعیت و تکلیف دعوی مزبور چه خواهد بود؟ سؤال مهم‌تر این که آیا همیشه دادگاه تجدیدنظر بدون تفکیک یا پس از آن صالح به رسیدگی دعوی ثالث است؟

به عنوان مثال «الف» علیه «ب» بابت یکصد میلیون ریال طلب خویش اقامه دعوا کرده، «الف» محکوم شده و از رأی تجدیدنظرخواهی نموده، در این اثنا «ج» به این ادعا که «ب» مبلغ مزبور را با کلاهبرداری از وی گرفته، وارد دعوی می شود. در این صورت ادعای «ج» با دعوای «الف» مرتبط است؛ در عین حال دادگاه تجدیدنظر صلاحیت ذاتی رسیدگی به آن را ندارد، پس مطابق ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی با صدور قرار اناطه پرونده را به مرجع صالح ارسال و رسیدگی به دعوا را تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیتدار متوقف می کند.

اما گاهی دعوای ثالث هر چند با دعوای اصلی در مرحله تجدیدنظر ارتباط کامل ندارد، اما دارای یک منشاء هستند. به عنوان مثال «الف» به ادعای اجاره بهای ملکی علیه «ب» اقامه دعوا کرده و الان دعوی در مرحله تجدیدنظر است، در این مرحله «ج» با ادعای اینکه «ب» مانع از حق ارتفاق وی (که این حق ضمن عقد اجاره واگذار شده) در ملک می شود، وارد دعوا می گردد. حال باید دید که دادگاه تجدیدنظر آیا به هر دو دعوا توأمان رسیدگی کند یا باید قایل به تفکیک شد و اگر قایل به تفکیک شویم، آیا دادگاه تجدیدنظر باید به دعوای ثالث به طور جداگانه رسیدگی نماید یا آن را به مرجع صالح ارسال کند؟

پاسخ به سؤال اول از مفهوم مخالف ماده ۱۳۳ قانون استنباط می گردد. به عبارت دیگر به علت منوط بودن دعوای اصلی به رسیدگی به دعوای ثالث توأمان به آن رسیدگی خواهد شد. اما در پاسخ به سؤال دوم بایستی بین دو صورت تفاوت قایل شد: صورت اول اینکه؛ دعوای ثالث به لحاظ موضوعی خارج از صلاحیت دادگاه تجدیدنظر است، در این صورت دادگاه تجدیدنظر با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به مرجع صالح ارسال می دارد.

صورت دوم اینکه؛ دعوای ثالث به لحاظ موضوعی در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر قرار دارد، اما نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که آیا دادگاه تجدیدنظر باید به این دعوا که برای اولین بار مطرح می شود رسیدگی کند؟

در پاسخ این سؤال می توان گفت که از یک سو با توجه به ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی و عدم جواز به رسیدگی در ماهیت امر در مرجع تجدیدنظر قبل از اظهارنظر بدوی و اینکه دادگاه تجدیدنظر تنها به آنچه در مرحله بدوی مورد حکم و مورد تجدیدنظرخواهی قرار گرفته رسیدگی می کند. (ماده ۳۴۹ قانون مذکور) و دعوی وارد ثالث مطرح شده از مصادیق قسمت اخیر ماده ۷ نبوده، اقتضاء دارد که دادگاه تجدیدنظر با صدور قرار عدم صلاحیت ذاتی، پرونده را به مرجع صالح ارسال تا به صورت ماهوی رسیدگی شود و چه بسا که دادگاه بدوی مزبور غیر از دادگاهی باشد که رأی تجدیدنظر خواسته را صادر نموده است، لذا دادگاه تجدیدنظر نباید به آن رسیدگی نماید.

از سوی دیگر به نظر می رسد که هدف از اجازه ورود ثالث در دعوای تجدیدنظر همان گونه که سابقاً در مزایای طرح دعوای مزبور در تجدیدنظر بیان شد، جلوگیری از تجدید دعوای، کاهش تراکم کار محاکم بدوی، جلوگیری از صدور احکام متعارض و... باشد، با این تفسیر، رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به دعوای ثالث که با دعوای اصلی وحدت منشاء دارد، منطقی جلوه نماید.

هر چند استدلال اول از جهاتی قابل تأمل و مورد قبول می تواند باشد و رویه معمول دادگاه های تجدیدنظر نیز بر همین منوال است، لیکن به لحاظ فلسفه طرح دعوای بدوی در تجدیدنظر پاسخ و نظریه دوم مناسب تر می باشد.

شرط دوم این است که رسیدگی به دعوای اصلی منوط به رسیدگی به دعوای ثالث باشد. به عبارت دیگر، دادگاه تجدیدنظر در صورتی به دعوای ثالث به همراه دعوای اصلی توأمان رسیدگی می کند که رسیدگی به دعوای اصلی منوط به رسیدگی به دعوای ثالث باشد، در غیر این صورت حتی اگر دو دعوا منشاء واحدی داشته باشند، باید از یکدیگر تفکیک و جداگانه رسیدگی شوند. البته دارا بودن ارتباط یا وحدت منشاء با دعوای اصلی شرطی است که در تمام دعوای طاری موضوع ماده ۱۷ قانون بایستی وجود داشته باشد.

نکته ظریفی که در اینجا وجود دارد، تفاوت و نه تعارضی است که بین دو ماده ۱۷ و ۱۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی وجود دارد. برابر ماده ۱۷ قانون مذکور چنانچه دعوای طاری با دعوای اصلی دارای یک منشاء بوده و یا ارتباط داشته باشند، در همان دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی اقامه خواهد شد. از سوی دیگر در ماده ۱۳۳ همان قانون آمده است که چنانچه دادگاه، رسیدگی به دعوای اصلی را منوط به رسیدگی به دعوای ثالث نداند، آن‌ها را تفکیک و به هر کدام جداگانه رسیدگی می‌کند. باید توجه داشت که این دو ماده با یکدیگر تعارض ندارند. مقصود از ماده ۱۷ فقط اقامه دعوا و نه رسیدگی توأمان است (رضایی نژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۴۸). به عبارت دیگر احتمال دارد دو دعوا در یک دادگاه مطرح شود (دعوای طاری و اصلی به موجب ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی) ولی دادگاه مربوط به هر یک از آن‌ها جداگانه رسیدگی نماید (ماده ۱۳۳ ق. آ. د. م). پس تعارضی وجود ندارد. به هر حال دادگاه تجدیدنظر در سه مورد نسبت به دعوای ورود ثالث مطرح شده در مرحله تجدیدنظر رسیدگی نخواهد کرد و تنها رسیدگی به دادخواست تجدیدنظرخواهی را ادامه داده و نسبت به پرونده وارد ثالث به نحوی که قبلاً اشاره شد، اقدام خواهد کرد: دادگاه تجدیدنظر سه صورت نسبت به دعوای ورودی مطرح شده در مرحله تجدیدنظر رسیدگی نخواهد کرد.

اول جایی که احراز شود، دعوای ورود ثالث به منظور تبانی با یکی از طرفین تجدیدنظرخواهی اقامه شده است. دوم جایی که احراز شود قصد وارد ثالث به تأخیر انداختن رسیدگی به پرونده تجدیدنظرخواهی می‌باشد. سوم رسیدگی به دعوای تجدیدنظرخواهی (اصلی) منوط به رسیدگی به دعوای وارد ثالث نباشد. که مقنن سابقاً در ماده ۲۷۱ قانون سال ۱۳۱۸ در این موارد، ضمانت اجرایی را پیش‌بینی کرده بود که در ماده ۱۳۳ قانون سال ۱۳۷۹ این موضوع مورد نظر مقنن قرار نگرفته و آن اینکه، در موارد فوق در صورت محکومیت ثالث به بی‌حقی، دادگاه مکلف بود علاوه بر خسارات قانونی او را به دو برابر هزینه دادرسی به نفع دولت محکوم کند. لذا یکی از ضمانت‌های اجرایی جلوگیری از طرح دعوای ورود ثالث به قصد سوءاستفاده در قانون این موضوع بوده که البته هر وارد ثالثی که در دعوا محکوم می‌شد، از وی دو برابر هزینه دادرسی دریافت نمی‌گردید؛ بلکه دادگاه باید احراز می‌کرد که ورود او برای اطاله و تأخیر بوده که تشخیص آن بر عهده دادگاه بود (مدنی، ۱۳۸۲، ص ۶۴۲). ۲- قواعد پذیرش ورود ثالث تبعی: قاعده مهم در این خصوص این است که ثالث تبعی در صورتی می‌تواند در مرحله تجدیدنظر شرکت کند که از رأی صادره تجدیدنظرخواهی شود. از آنجا که ورود ثالث زمانی تبعی است که صرفاً برای حمایت از ادعاهای یکی از اصحاب دعوی باشد، یعنی هدف ثالث از ورود به جریان رسیدگی، تقویت موقعیت یکی از اصحاب دعوا است.

لذا شدت و حدت شرایط این نوع ورود ثالث به مراتب خفیف‌تر از ورود ثالث اصلی است (مقصودپور، ۱۳۸۹، ص ۳۵۹). یعنی قواعد پذیرش ادعای او به شخصی که می‌خواهد مورد حمایت وارد ثالث باشد، برمی‌گردد. لذا نفع مستقل به معنای اخص لازم نیست، بلکه نفع موردنظر برای ورود ثالث تبعی تنها در حمایت یکی از اصحاب دعواست و به هر حال موقعیت وارد ثالث تبعی تابع طرفی است که برای تقویت او وارد دعوا شده است. لذا اگر طرف تجدیدنظرخواه باشد، در دادرسی تجدیدنظر با او معامله تجدیدنظرخواه می‌شود و اگر برای تقویت موضع تجدیدنظرخوانده آمده، همانند تجدیدنظرخوانده با وی رفتار می‌گردد و لذا از چنین واردی، درخواستی منافی طرف مورد علاقه پذیرفته نمی‌شود (متین دفتری، ۱۳۷۸، صص ۳۲۵-۳۲۴).

بدیهی است منظور از بیان فوق این است که از جمله به لحاظ اثباتی، وارد ثالث تبعی در موقعیت طرفی قرار می‌گیرد که برای حمایت وی وارد شده است. با این حال وارد ثالث به لحاظ رعایت تشریفات تقدیم دادخواست و... همواره در موقعیت خواهان قرار دارد.^۱

هر چند بایستی دعوای مزبور شرایط اقامه دعوا را مطابق مقررات داشته باشد، لیکن در مورد ذینفع بودن ثالث باید قدری نرمش نشان داده شود. بدین‌سان که کافی است ثالث بیم آن را داشته باشد که در صورت محکومیت طرفی که برای تقویت او وارد شده، حق او تضییع می‌شود. لذا وجود خطر تضییع حق ثالث کافی خواهد بود که البته وجود این خطر بایستی احراز شود (شمس، ۱۴۰۱، ص ۴۳).

سؤالی که مطرح می‌شود این است که چنانچه شرایط دعوای ورود تبعی وجود نداشته باشد، تکلیف دادگاه تجدیدنظر چیست؟ در قواعد پذیرش دعوای ورود ثالث اصلی گفته شده که اگر شرایط اقامه دعوا در مرحله تجدیدنظر وجود نداشته باشد، دادگاه تجدیدنظر به چه نحو عمل می‌کند، لیکن این وضعیت در مورد عدم وجود شرایط دعوای ورود ثالث تبعی جاری و ساری نیست. چرا که در دعوای ورود ثالث تبعی، ثالث برای خود مستقلاً حقی قائل نیست و لذا اگر شرایط وجود نداشته باشد، در ضمن صدور رأی تجدیدنظر خواسته، قرار رد دعوای وارد ثالث تبعی را نیز صادر خواهد نمود، زیرا امکان رسیدگی جداگانه به دعوای ورود ثالث تبعی وجود ندارد و نمی‌توان مانند ورود ثالث اصلی، آن را از پرونده تجدیدنظرخواهی منفک و جدا نمود، لذا در رأی تجدیدنظر خواسته وضعیت دعوای ثالث تبعی با صدور قرار رد آن مشخص خواهد شد. به لحاظ مراتب فوق و همان‌گونه که دکتر شمس بیان نموده‌اند، به نظر می‌رسد، ماده ۱۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی تنها ناظر به ورود ثالث اصلی است (شمس، ۱۴۰۱، ص ۴۵).

۲- دعوای جلب ثالث

جلب ثالث دعوایی است از دعوای متفرع بر دعوای دیگر که در آن هر یک از اصحاب دعوا در مراحل نخستین یا تجدیدنظر می‌توانند ثالث را جلب به دعوا کنند؛ یعنی او را طلب کنند و ثالث مذکور به عنوان اصحاب دعوا را خواهد داشت و مجلوب ثالث نامیده می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۷). همچنان‌که یکی از حقوق خواهان و خوانده بدوی در جلسه اول دادرسی، این است که اگر حضور شخص ثالثی را در دعوا لازم دانست، می‌تواند با بیان جهات و دلایل او را به دادرسی جلب نماید، این حق برای تجدیدنظرخواه و تجدیدنظرخوانده نیز وجود دارد (ابهری، ۱۳۸۷، ص ۱۰).

آنچه که در پیش‌بینی امکان طرح دعوای جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر بیش از همه به عنوان یکی از ایرادات اساسی به نظر می‌رسد، محرومیت مجلوب ثالث از امکان استفاده دو درجه‌ای دادرسی و عدم امکان تجدیدنظرخواهی و نیز اعتراض به حکم توسط او می‌باشد (بازگیر، ۱۳۹۳، ص ۱۰۸). توضیح موضوع معلوم است؛ چه اینکه، با دخالت قهری شخص ثالث (جلب ثالث) در مرحله تجدید نظر، در صورتی که حکم علیه او صادر شود، دیگر قابلیت تجدیدنظرخواهی وجود نداشته و رأی صادره، نسبت به مجلوب ثالث به تبع رأی تجدیدنظرخواسته و اصلی، قطعی خواهد بود. اگرچه این موضوع نسبت به وارد ثالثی نیز که در

^۱. «در صورتی که از طرف متولی موقوفه در موعد مقرر در ماده ۱۶ قانون ثبت اسناد و املاک، بر ثبت متقاضی ثبت اعتراض شده باشد و در مراحل قضایی دعوا جریان داشته و در اثنای رسیدگی (در مرحله پژوهش) اداره اوقاف مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی مدنی (۱۳۰ قانون فعلی) وارد دعوا شده، چون اداره اوقاف اظهار حق مستقل نکرده است و متولی موقوفی را تقویت نموده و از لحاظ حقی که به موجب ماده ۵ قانون اوقاف مصوب ۱۳۱۳/۱۰/۳ داشته، استفاده نموده است. استفاده اداره اوقاف از حق مورد بحث مباین و مخالف ماده ۱۶ قانون ثبت نمی‌باشد» (معاونت آموزشی قوه قضاییه، ۱۳۸۷، ص ۱۱۱).

مرحله تجدیدنظر وارد شود و حکم علیه او صادر شود نیز جاری است، لیکن در این مورد چون اراده و اختیار شخص ثالث وجود داشته و در حقیقت خود وی پذیرفته که از یک مرحله محروم شود، قابل توجیه است، لیکن نسبت به جلب ثالث که به اجبار در دادرسی مرحله تجدیدنظر دخالت داده شده، اشکال و محذور مهمی پیش می‌آید که در قانون توجه چندانی به آن نشده است.

با جلب ثالث در این مرحله و در صورت محکومیت وی، نام برده هم امکان تجدیدنظرخواهی را از دست داده و هم از یک مرحله دادرسی (دادرسی نخستین) محروم مانده و طبیعتاً نتوانسته تدارک دفاع مناسب هم داشته باشد و هم اینکه چون در این مرحله جزو اصحاب دعوی شمرده می‌شود، حق اعتراض به رأی را پس از صدور رأی قطعی و به‌عنوان اعتراض ثالث نخواهد داشت. این موضوع آنجا جدی‌تر و غیر قابل تحمل‌تر می‌شود که، جالب عمداً و به قصد خلع سلاح مجلوب از امکانات مورد نظر (از جمله دفاع مناسب، اعتراض و...) در این مرحله، اقدام به تقدیم دادخواست جلب ثالث نموده باشد. بدین ترتیب جلب ثالث و محروم کردن وی از رسیدگی دو درجه اول به راحتی امکان‌پذیر می‌باشد.

همچنان که هیأت عمومی شعب حقوقی دیوان در رأی اصراری آورده است: «طبق ماده ۲۷۴ قانون آیین دادرسی مدنی (۱۳۵) قانون کنونی) هر یک از اصحاب دعوی جلب ثالث را در مرحله نخستین یا پژوهش لازم بدانند می‌توانند از دادگاه جلب ثالث را تقاضا نمایند و اطلاق ماده مزبور شامل موردی هم که موضوع اصلی دعوی، تخلیه و مطالبه اجرت‌المثل عین مستأجره بوده و عنوان تولیت و وصایت مقدمه برای اثبات صحت اقامه دعوی از طرف خواهان‌ها باشد و مؤجر برای اجرای ماده ۴۷۹ قانون مدنی جلب گردد، خواهد بود و همان‌طور که فوت مرحله نخستین از ثالثی که فقط در مرحله پژوهش برای دفاع جلب شده مانع صدور حکم علیه مجلوب نمی‌شود، در این مورد نیز عدم دخالت مجلوب در مرحله نخستین مجوز رد دعوی جلب نخواهد بود» (زراعت، ۱۳۸۵، ۵۰۱).

این محرومیت ثالث و محدودیت وی به یک مرحله دادرسی، با اصولی بنیادین از قانون آیین دادرسی مدنی از جمله اصل تناظر، اصل تقابلی بودن دادرسی، اصل برابری سلاح‌ها، معارض و اصول مزبور را مخدوش و یا حداقل محدود نموده که این برخلاف انصاف و عدالت قضایی است (محسنی، ۱۳۸۹، صص ۲۲۷-۲۲۶).

پس مناسب است که مقنن در این خصوص تدبیر لازم اتخاذ و به نوعی این مشکل را حل کند، به‌نظر می‌رسد یکی از این راه‌حل‌ها، گسترش امکان جلب ثالث در کلیه مقاطع مرحله بدوی تا زمان اعلام ختم دادرسی و همانند ورود ثالث می‌باشد که با این وصف مجلوب، کمتر در معرض دادرسی یک مرحله‌ای قرار می‌گیرد و راه‌حل دیگر محدود کردن و مشروط کردن امکان جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر به شرایطی است که غیر از آن این امکان فراهم نشود، از جمله اینکه شرط شود تنها در صورت پیدایش عنصری جدید که در اثر حکم دادگاه بدوی یا متأخر از صدور آن پدید آمده و طرح دعوی علیه شخص ثالث و درخواست محکومیت او را ایجاب کند، باشد.

این وضعیت یعنی پذیرش دعوای جلب ثالث در تجدیدنظر مشروط به تحول دعوا و پیدایش عنصر جدید، مورد تأیید برخی از کشورها همچون حقوق فرانسه قرار گرفته است (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۴۰). البته ذکر این نکته ضروری است که محرومیت ثالث از یک مرحله دادرسی و قطعی بودن رأی نسبت به وی در حالی است که رأی صادره قابلیت فرجام‌خواهی نداشته باشد؛ والا جایی که رأی صادره با توجه به خواسته‌های آن قابلیت فرجام‌خواهی را داشته باشد و از موضوعات ماده ۳۶۸ قانون باشد، شخص ثالث حق فرجام‌خواهی و ورود در دیوان عالی کشور را بدین مناسبت خواهد داشت. البته این اختیار نیز مشروط به این

است که ثالث به عنوان اصلی در دعوا جلب شده باشد؛ والا اگر به عنوان تبعی جلب شده باشد، تنها در حالتی حق فرجام خواهی دارد که جالب اصلی نسبت به رأی، فرجام خواهی نموده باشد.

ثالث ممکن است از سوی هر کدام از طرفین (تجدیدنظرخواه یا تجدیدنظرخوانده) به دادرسی جلب گردد. هر چند قانون گذار، ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی را به گونه ای مجمل تنظیم نموده، زیرا منظور از جلب و مقصود از لازم دانستن جلب ثالث توسط یکی از طرفین دعوا را بیان نکرده، به عبارت دیگر در ماده ۱۳۵ قید نشده که هر یک از اصحاب دعوا که مدعی حقی مستقل علیه ثالث باشد یا جهت تقویت مدافعات خود می تواند ثالث را به دادرسی جلب کند، به طور کلی مقرر شده که هر یک از طرفین اگر جلب ثالث را لازم بدانند می توانند بدان مبادرت ورزد. لذا با وجودی که در حقوق ایران هر دو طرف دعوای اصلی (تجدیدنظرخواه یا تجدیدنظرخوانده) حق جلب ثالث را دارند؛ لیکن سؤالی که در این راستا مطرح است این است که آیا مجلوب ثالث نیز حق جلب ثالث را دارد؟

در این خصوص عده ای عقیده دارند که هر چند ممکن است ایراد شود که طبق ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی، جلب ثالث از حقوق اصحاب دعوای اصلی است و مجلوب ثالث حق جلب دیگری را ندارد، لیکن باید گفت صدر ماده فوق اختیار جلب ثالث را برای هر یک از اصحاب دعوا به طور عموم و علی الاطلاق قایل شده و اصحاب دعوا شامل طرفین دعوای اصلی و طرفین دعوای طاری می شوند.

همان گونه که تجدیدنظرخواه و تجدیدنظرخوانده از امتیاز ویژه جلب ثالث استفاده می نمایند، مجلوب ثالث نیز از چنین حقی برخوردار خواهد بود. چه اینکه به موجب ماده ۱۳۹ همان قانون مجلوب ثالث خوانده تلقی شده و تمام مقررات راجع به خوانده در مورد وی قابل اجراست.

البته برای تقویت این عقیده می توان به نظریه کمیسیون وزرات دادگستری که قبلاً در شرح ماده ۴۸۹ قانون اصول محاکمات قدیم بیان شده مبنی بر اینکه: «ثالث وارد یا مجلوب از اصحاب دعوا محسوب و با عنایت به مراتب فوق قایل شدن به امکان جلب دیگری توسط مجلوب خالی از وجاهت نخواهد بود» استناد کرد.

به نظر می رسد اولاً اشکالی که بر این نظر وجود دارد این است که با وصف فوق، اگر قایل به پذیرش این نظر باشیم، لازم می آید که هر دعوای جلب ثالثی به هر تعدادی که مطرح شود، مجلوب ثالث آن دعوا به عنوان خوانده بتواند طرح دعوا کند و این امر با توجه به پذیرش طرح دعوای طاری در تجدیدنظر به عنوان استثناء موجه نمی باشد. ثانیاً قدر متیقن این است که مجلوب ثالثی که به عنوان تقویت دعوا جلب شده و حقی استقلالی علیه وی متصور نیست، قادر به طرح دعوای جلب ثالث نباشد.

به هر حال با توجه به رویه قضایی، دو نوع جلب ثالث قابل پیش بینی است؛ جلب استقلالی یا اصلی و جلب تبعی یا تقویتی. در این راستا باید توجه داشت که در جلب شخص ثالث اهدافی منظور نظر است. از سویی با آمدن ثالث در پرونده مربوطه به دعوای اصلی و ارائه ادله از ناحیه وی، موجبات تقویت پایگاه یکی از اصحاب دعوا فراهم می شود و از سوی دیگر اگر حکمی بر ضرر ثالث صادر شود که در این قضیه اخیر دادگاه مجلوب ثالث را به جای جالب ثالث محکوم می نماید (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲)؛ لذا انگیزه جلب شخص ثالث متفاوت می باشد و هر کدام از تجدیدنظرخواه یا خوانده بنا به یکی از جهات ذیل می توانند شخص ثالث را در مرحله تجدیدنظر جلب نمایند:

یکی اینکه؛ چون جلب ثالث یکی از طرق دفاعی خوانده محسوب می شود و البته معمولاً نیز این خوانده دعوی است که اقدام به جلب می نماید، با این عمل، نامبرده می خواهد از محکومیت خود در قبال دعوای مطروحه جلوگیری کند. دیگر اینکه؛ یکی از متداعیین اصلی، حق استقلالی بر مجلوب ثالث دارد که در حقیقت ثالث جلب می شود تا مستقلاً در برابر جالب محکوم شود

(شمس، ۱۴۰۱، ص ۴۸). گاهی نیز یکی از اصحاب دعوا، ثالث را برای این به دادرسی جلب می‌کند که او نیز همراه با طرف مقابل محکوم شود تا اعتبار امر قضاوت شده او را نیز در بر گرفته و از اعتراض ثالث احتمالی او به رأی، از این راه جلوگیری کند (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۲۶). لذا جلب شخص ثالث جنبه تأمینی و احتیاطی دارد (صدرزاده افشار، ۱۳۸۵، ص ۳۳۵) و مورد دیگر نیز جایی است که یکی از اصحاب دعوا، ثالث را به این جهت به دادرسی جلب می‌کند تا موضع وی یعنی موضع جالب را در دادرسی تقویت کند.

۲-۱ زمان طرح دعوا

به صراحت ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی، طرفی که می‌خواهد ثالثی را جلب نماید باید تا پایان جلسه اول دادرسی جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را بنماید.^۱ چه هدف از جلب ثالث، محکومیت مجلوب و چه تقویت موضع جالب باشد. مشکلی که در اینجا بروز می‌کند، عدم تشکیل جلسه دادرسی توسط دادگاه تجدیدنظر در نظام قضایی ما می‌باشد. رویه قضایی در دادرسی دادگاه‌های تجدیدنظر عدم تعیین جلسه دادرسی است؛ زیرا در مبحث رسیدگی تجدیدنظر در قانون آیین دادرسی مدنی به ضرورت تعیین وقت رسیدگی تصریح نشده و در ماده ۳۴۶ قانون مزبور به ابلاغ نسخه ثانی دادخواست تجدیدنظر به تجدیدنظرخوانده اشاره گردیده است.

بنابراین می‌توان گفت چنانچه در مرحله تجدیدنظر، جلسه‌ای به عنوان جلسه اول دادرسی تعیین شده باشد، هر یک از طرفین خواهد توانست از حق مزبور در ماده ۱۳۵ استفاده کنند و این ماده بر تکلیف دادگاه‌های تجدیدنظر برای تعیین جلسه دادرسی دلالت ندارد. چه اینکه در مرحله بدوی نیز ممکن است اساساً جلسه اول دادرسی وجود نداشته باشد، مثل موردی که دعوا اساساً قابلیت استماع نداشته و دادگاه در زمان وصول دادخواست و بدون تعیین وقت رسیدگی رأی صادر نماید (مهاجری، ۱۳۹۱، ص ۱۲۸).

به هر حال آنچه در باب مهلت سه روزه در مورد دعوای جلب ثالث بیان شده، ناظر به دعاوی مرحله بدوی است، لیکن با وجودی که قانون‌گذار در ذیل ماده ۱۳۵ جلب ثالث را در مرحله تجدیدنظر پیش‌بینی کرده، در مورد مهلت آن در این مرحله سکوت اختیار نموده است. هر چند این ترتیب مربوط به رسیدگی‌های عادی بوده، لیکن با توجه به اینکه در حال حاضر رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر به صورت تبادل لوایح و شبیه آنچه که قبلاً رسیدگی عادی خوانده می‌شود، انجام می‌گیرد، لذا لازم بود مقنن در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ که امکان طرح دعوای جلب ثالث را در مرحله تجدیدنظر نیز پیش‌بینی کرده است، مهلت تقدیم دادخواست جلب ثالث را در این مرحله تعیین می‌نمود و از این جهت می‌توان گفت ماده ۱۳۵ نیاز به اصلاح دارد. به هر حال با توجه به مقاطع دادرسی موضوع طرح دعوای مزبور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- مقطع اول مرحله تجدیدنظر: با اوصافی که در مورد مهلت و امکان طرح دعوای جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر بیان شد و علی‌رغم سکوت مقنن در این مورد، می‌توان گفت که ممکن است دعوای جلب ثالث در این مرحله در یکی از مقاطع و شقوق ذیل طرح شود:

الف) تجدیدنظرخواه قصد جلب ثالثی را داشته باشد که می‌تواند همزمان با تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی، جهات و دلایل خود را اظهار و ظرف سه روز پس از آن دادخواست جلب ثالث را تقدیم نماید یا اینکه بهتر است همراه با دادخواست تجدیدنظرخواهی دعوای جلب ثالث را نیز مطرح نماید که ترتیب اخیر، معمول بوده و همزمان با دادخواست تجدیدنظر، دعوای

۱. «جلب ثالث باید در جلسه اول به عمل آید و قبول جلب پس از انقضای مدت موجب نقض است» (رأی شماره ۳۱۰/۸۴۵ شعبه ۳ دیوان عالی کشور، شمس، ۱۴۰۱، ص ۵۱).

جلب ثالث مطرح می‌گردد. این موضوع را می‌توان به راحتی از وحدت ملاک ماده ۱۳۶ قانون آیین دادرسی مدنی، در باب جلب ثالث در فرجه واخواهی و مرحله مزبور، استنباط نمود. لذا اگر تجدیدنظرخواه همزمان و توأمان با دادخواست تجدیدنظرخواهی، جلب ثالث را خواستار شود، در حقیقت به مفاد ماده ۱۳۶ عمل نموده است (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۵۰۲) و امتناع دادگاه تجدیدنظر از رسیدگی به دادخواست جلب مستند قانونی نخواهد داشت. همچنان که شعبه اول دیوان عالی کشور بیان داشته: «طبق مستفاد از مواد ۲۷۴ و ۲۷۷ قانون آیین دادرسی مدنی (مواد ۱۳۵ و ۱۳۷ اکنون) می‌توان ضمن دادخواست اعتراض به حکم غیابی یا پژوهش، جلب ثالث نمود» (رأی شماره ۸۸۰-۲۷/۵/۳۱ شعبه اول دیوان عالی کشور). لذا در مرحله تجدیدنظرخواهی نیز محکوم علیه باید همزمان با تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی، دادخواست جلب ثالث را به دفتر همان دادگاهی که دادخواست تجدیدنظر را تقدیم می‌نماید، تسلیم کند.

ب) تجدیدنظرخوانده قصد جلب ثالث را داشته باشد که می‌تواند همزمان با تبادل لوایح و پاسخ به تجدیدنظرخواهی و با ارائه لایحه‌ای جهات و دلایل خود را اظهار و ظرف سه روز پس از آن دادخواست جلب ثالث را تقدیم می‌کند و یا به ترتیب فوق همزمان و همراه با لایحه دفاعیه و پاسخ تجدیدنظرخواه، دادخواست جلب ثالث را تقدیم دادگاه نماید.^۱ در همین قسمت سؤالی که ممکن است با توجه به شقوق اول و دوم مطرح شود، این است که اگر در ضمن تبادل لوایح در مرحله تجدیدنظر، دادخواست جلب ثالث تقدیم شود، دفتر دادگاه نخستین چه وظیفه‌ای دارد؟

در این مورد عقیده‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه، همزمان با تبادل لوایح تجدیدنظرخواهی، باید نسبت به دادخواست جلب ثالث نیز این عملیات تبادل لوایح (ارسال نسخه ثانی دادخواست جلب ثالث) توسط دفتر دادگاه بدوی انجام پذیرد. کمیسیون مشورتی آیین دادرسی مدنی اداره حقوقی نیز نظریه‌ای ارائه نموده بدین مضمون که: «چون بر طبق ماده ۲۷۴ قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۱۳۵ کنونی) هر یک از اصحاب دعوی که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند، می‌تواند به موجب دادخواست اعم از اینکه دعوا در مرحله نخستین باشد یا پژوهش، از دادگاه درخواست جلب آن شخص را بنماید. بنابراین چنانچه دادخواست پژوهش به استناد ماده ۴۸۹ (۳۳۹ کنونی) به دفتر دادگاه شهرستان (غیر مرجع رسیدگی پژوهشی) تقدیم شود، علاوه بر اینکه دعوای جلب در مرحله پژوهش از فروع دعوای اصلی است. طبق مادتين ۴۸۹ و ۲۲۹ قانون، مدیر دفتر مکلف است نسبت به انجام مبادله لوایح نسبت به هر دو دادخواست پژوهش و جلب اقدام نموده و پرونده را به دادگاه مرجع پژوهش ارسال دارد» (معاونت آموزشی قوه قضاییه، ۱۳۸۶: ۲۷۱).

لیکن به نظر می‌رسد، از آنجا که انجام اقدامات لازم در مورد دادخواست تجدیدنظر و از جمله رفع نقص و دیگر مواردی که در ماده ۳۳۹ قانون مقرر شده، با دادگاه بدوی است و بر عکس، در زمان تجدیدنظرخواهی چنانچه نواقصی در دادخواست نخستین باشد، دادگاه تجدیدنظر بایستی نواقص مزبور را مرتفع نماید (ماده ۳۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی) و عدم رعایت شرایط قانونی دادخواست نخستین یا عدم رفع آن نقص موجب نقض رأی مزبور در مرحله تجدیدنظر نمی‌باشد، وظیفه دفتر دادگاه تجدیدنظر است که نسبت به رفع نقص موارد مذکور از دادخواست بدوی اقدام کند. از سویی با تقدیم دادخواست تجدیدنظر، صلاحیت دادگاه نخستین به پایان می‌رسد و انجام عملیات تبادل لوایح توسط دادگاه صادر کننده رأی نیز استثنایی است که در ماده ۳۴۶ قانون آیین دادرسی مدنی مورد تصریح مقنن قرار گرفته است و نسبت به سایر اقدامات از جمله تبادل لوایح جلب ثالث حکمی وجود ندارد و از طرف دیگر ممکن است اساساً دادخواست جلب ثالث واجد نقصی باشد که باید توسط دادگاه صالح مورد

۱. «جلب ثالث همزمان با رأی دادخواست تجدیدنظر یا همزمان با پاسخ به تجدیدنظرخواهی ممکن است» حکم شماره ۱۵۳۴-۱۳۲۴/۹/۱۱، شعبه اول دیوان عالی کشور، «دادخواست جلب ثالث از طرف پژوهش خواه باید همراه دادخواست پژوهش تقدیم شود» (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۵۰۴).

بررسی قرار گیرد و اینکه در حال حاضر نیز رسیدگی‌ها اختصاری می‌باشد و مجوزی نیز برای تبادل لوایح جلب ثالث به نظر نمی‌رسد، دادگاه نخستین وظیفه‌ای در خصوص دادخواست جلب ثالث ندارد و با انجام تبادل لوایح تجدیدنظر، دادخواست جلب ثالث را به ضمیمه پرونده اصلی به دادگاه تجدیدنظر خواهد فرستاد و این وظیفه مدیر دفتر دادگاه تجدیدنظر است که اقدامات لازم را در صورت تکمیل بودن از جمله ابلاغ نسخه ثانی دادخواست و... انجام و در صورت ناقص بودن، نسبت به رفع نقص اقدام نماید.

ج) چنانچه دادگاه تجدیدنظر پس از وصول پرونده و ثبت، به هر علتی تعیین وقت رسیدگی نموده باشد، هر کدام از طرفین (تجدیدنظرخواه یا تجدیدنظرخوانده) تا پایان جلسه اول دادرسی حق دارند، جهات و دلایل خود را اظهار و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست دعوای جلب ثالث خود را مطرح نمایند.

د) پس از وصول پرونده به دادگاه تجدیدنظر و در حالی که در زمان تبادل لوایح هیچ‌کدام از طرفین به نحو مذکور در مورد اول و دوم اقدام ننموده باشند و دادگاه تجدیدنظر نیز بنا به تعیین وقت رسیدگی نداشته باشد و حالت سوم نیز قابل اعمال نباشد و دادگاه بدون تعیین وقت و جلسه دادرسی نسبت به موضوع تجدیدنظرخواهی قصد رسیدگی داشته باشد، در این حالت هر کدام از طرفین که قصد جلب ثالث را در این مقطع داشته باشند، به چه نحو بایستی عمل نمایند؟

مشکل اساسی در این بند بروز پیدا می‌کند که قانون آیین دادرسی مدنی نیز در این خصوص ساکت بوده و نصی وجود ندارد. رویه قضایی بر این باور است که در این حالت تا زمانی که دادگاه تجدیدنظر ختم دادرسی را اعلام ننموده باشد، دادخواست جلب ثالث را قبول نماید. هر چند عقیده مخالف نیز طرفداران زیادی دارد. علت اعتقاد به نظریه پذیرش این است که احتمال اینکه سبب جلب در طول دادرسی دادگاه تجدیدنظر حادث شود ممکن خواهد بود و البته در این حالت بایستی زمان طرح آن به گونه‌ای باشد که مجلوب ثالث فرصت و امکان دفاع داشته باشد، این امر به علت لزوم رعایت اصل تناظر می‌باشد.

به نظر عده‌ای که قابل قبول و موجه نیز به نظر می‌رسد حتی در صورتی که دادگاه تجدیدنظر قایل به تعیین وقت رسیدگی برای دعوای اصلی نباشد، به اعتبار دادخواست جلب ثالث باید تعیین وقت رسیدگی نماید (غلامی پاجی، ۱۳۸۹، ص ۳۷). زیرا با توجه به مقرر ماده ۱۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی به جز در موارد ماده ۱۷ و ۱۳۱ قانون که دادگاه تجدیدنظر در مقام دادگاه بدوی به دادخواست جلب ثالث بررسی می‌کند مکلف است برابر مقررات دستور وقت رسیدگی دهد. البته که بدیهی است در صورتی که قائل به عدم صلاحیت باشد می‌تواند بدون تعیین وقت رسیدگی مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت نماید.

در حقوق برخی از کشورها همچون فرانسه نیز طبق ماده ۳۲۷ قانون جدید آیین دادرسی مدنی، دعوای جلب ثالث مادام که ختم دادرسی اعلام نشده، قابل طرح می‌باشد. البته مطابق بند ۳ ماده ۴۳۱ آن قانون، شخص ثالث باید در زمانی به دادرسی فراخوانده شود که مهلتی مناسب و قابل استفاده در راستای دفاع از خویش داشته باشد (مقصودپور، ۱۳۸۹، ص ۳۹۹). لذا در حالی که تعیین جلسه دادرسی در نظام قضایی ما در مرجع تجدیدنظر تکلیف نشده، وضع چنین مقرره‌ای می‌تواند مفید باشد و لازم است که قانون در این خصوص اصلاح شود.

حال احتمال دارد که پس از تقدیم دادخواست تجدیدنظر و پس از تبادل لوایح، دادخواست جلب ثالث به نحو ناقص تقدیم دادگاه تجدیدنظر شود، در این حالت تکلیف چیست؟

به نظر می‌رسد، به طور کلی دادخواست جلب ثالث ناقص قابل توأم شدن با دعوای اصلی (تجدیدنظرخواهی) نمی‌باشد؛ زیرا اولاً، پیش‌بینی رسیدگی توأم دعوای جلب ثالث با تجدیدنظرخواهی در این حالت با فلسفه‌ای که در مورد توأم شدن دعوای مزبور بیان شده؛ منافات داشته و موجب اطاله رسیدگی و تضییع وقت و حق احتمالی طرف خواهد بود. به همین دلیل به موجب ذیل

ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی، به دادگاه تجدیدنظر اجازه داده شده که چنانچه احراز نماید جلب ثالث به منظور تأخیر در رسیدگی است، دادخواست جلب ثالث را از دادخواست اصلی تفکیک نماید^۱ و یکی از راه‌های احراز قصد تجدیدنظرخواه یا تجدیدنظرخوانده در ایجاد تأخیر در رسیدگی، طرح دعوی جلب ثالث به صورت ناقص است؛ منتها بایستی این را منحصر به جلب ثالث اصلی دانست و در تبعی چون مستقلاً حقی به طرفیت ثالث مطرح نمی‌شود، ظاهراً دعوا رد خواهد شد؛ چون امکان رسیدگی استقلالی نیست. البته با وصف فوق چون دادگاه تجدیدنظر صلاحیت رسیدگی ابتدایی به دعوی مزبور یعنی جلب ثالث که قرار است مستقل رسیدگی شود، نداشته و با این وضعیت پرونده بایستی در دادگاه صالح بدوی رسیدگی شود.

ثانیاً: ماده ۱۳۵ قانون به صورت تلویحی به لزوم کامل بودن دادخواست جلب ثالث اشاره نموده، زیرا پذیرفتن دادخواست ناقص عملاً موجب توقف رسیدگی به دعوی تجدیدنظرخواهی می‌گردد. در این حالت دادگاه تجدیدنظر به دعوی اصلی که تجدیدنظرخواهی است مستقلاً رسیدگی خواهد کرد.

سؤال دیگری که ممکن است مطرح شود این است که، چنانچه دادگاه بدوی در مقطع رسیدگی به واخواهی محکوم‌علیه غیابی و در حالی که در همین مقطع دعوی جلب ثالثی هم مطرح شده باشد، اظهار نظر نسبت به جلب ثالث را فراموش نموده و نسبت به دعوی جلب ثالث تعیین تکلیف نشده باشد و با تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه پرونده در دادگاه تجدیدنظر مطرح شود، دادگاه تجدیدنظر چه تصمیمی اتخاذ خواهد نمود؟

در پاسخ بایستی گفت که چنانچه نتیجه رسیدگی به دعوی جلب ثالث در نتیجه رسیدگی به تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه مؤثر باشد، دادگاه تجدیدنظر باید پرونده را به دادگاه بدوی اعاده تا این دادگاه نسبت به دعوی جلب ثالث هم اظهار نظر نماید و اگر نتیجه اظهار نظر نسبت به دعوی طاری با نتیجه حاصل از رسیدگی به واخواهی در تعارض باشد، دادگاه بدوی مجاز نخواهد بود به حکم اولیه خود تعرض کند و آن را با حکم راجع به دعوی جلب هماهنگ سازد، اما چنانچه دادگاه تجدیدنظر نتیجه رسیدگی به دعوی جلب را مؤثر در حکم دعوی اصلی نداند، باید دعوی اصلی را از دعوی جلب تفکیک و دعوی جلب را جهت اظهار نظر به دادگاه بدوی اعاده کند.

هر چند در این فرض نیز ضرورت رسیدگی توأم دعوی اصلی و طاری ایجاب می‌کند همچون حالت قبل اقدام و هر دو دعوی به دادگاه بدوی ارسال و پس از اظهار نظر دادگاه بدوی نسبت به دعوی جلب و طرح مجدد پرونده در دادگاه تجدیدنظر، این دادگاه به هر دو دعوا توأم رسیدگی می‌کند. بدیهی است در صورتی که از حکم دادگاه بدوی در خصوص دعوی جلب، تجدیدنظرخواهی شود، به هر حال این دادگاه باید به اعتبار تجدیدنظرخواهی از حکم راجع به دعوی اصلی، پرونده را مجدداً به دادگاه تجدیدنظر ارسال کند (قهرمانی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۴).

۲-مقطع دوم مرحله تجدیدنظر: احتمال دارد که از سوی دادگاه تجدیدنظر رأی غیابی صادر شود و آن حالتی است که مقنن در ماده ۳۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی نموده است. طبق ماده مزبور: «در مواردی که رأی دادگاه تجدیدنظر مبنی بر محکومیت خوانده باشد و خوانده یا وکیل او در هیچ‌یک از مراحل دادرسی حاضر نبوده و لایحه دفاعیه و یا اعتراضیه‌ای هم نداده باشند، رأی دادگاه تجدیدنظر ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ واقعی به محکوم‌علیه یا وکیل او قابل اعتراض و رسیدگی در همان دادگاه تجدیدنظر می‌باشد...».

بنابراین منظور از مقطع دوم دادرسی، مقطع واخواهی در مرحله تجدیدنظر است. ماده ۳۶۴ موردی را پیش‌بینی کرده که به هر علتی در دادگاه بدوی حکم بر بی‌حقی یا بطلان دعوی خواهان صادر و در مرحله بدوی، خوانده یا وکیل وی در جلسات

۱. «دادخواست جلب ثالث ناقص به لحاظ وجود نقص قابل توأم شدن با پرونده نیست» (ایرانی ارباطی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۹).

دادرسی حاضر نبوده و لایحه‌ای نیز نفرستاده، با این حال دادگاه حکم بر بی‌حقی خواهان صادر نموده باشد. چنین خواهانی چنانچه به رأی صادره اعتراض و پرونده در دادگاه تجدیدنظر مطرح و در این مرحله نیز خوانده بدوی (تجدیدنظرخوانده) در جلسات دادگاه تجدیدنظر حاضر نگردیده و لایحه‌ای نیز ارسال ننموده و دادگاه تجدیدنظر سپس با نقض حکم بدوی، حکم بر محکومیت تجدیدنظرخوانده صادر نماید، این حکم دادگاه تجدیدنظر غیابی بوده و قابل واخواهی در همان دادگاه می‌باشد. در این مرحله و همزمان با واخواهی تجدیدنظرخوانده امکان طرح دعوی جلب ثالث وجود دارد. این حق را تجدیدنظرخوانده به عنوان واخواه می‌تواند همزمان با تقدیم دادخواست واخواهی اعمال کند؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، ماده ۱۳۶ قانون آیین دادرسی مدنی ترتیب مزبور را تعیین نموده و این ترتیب نیز منحصر به مرحله بدوی نمی‌باشد. از سویی محکوم‌علیه غایب الزاماً باید دادخواست اعتراض به حکم غیابی بدهد تا ضمن آن جلب شخص ثالث نیز ممکن باشد و چنانچه بخواهد بدون انجام این تکلیف از اختیار خود مبنی بر تقدیم دادخواست جلب ثالث استفاده کند اقدام او نتیجه‌ای نخواهد داشت (مهاجری، ۱۳۹۱، ص ۱۳۰).

اما سؤال این است که آیا معترض‌علیه و واخوانده یعنی خواهان دعوی بدوی و تجدیدنظرخواه مرحله تجدیدنظر نیز در این مرحله یعنی در زمان واخواهی در دادگاه تجدیدنظر حق اقامه دعوی جلب ثالث را دارد؟ منظور از معترض‌علیه در اینجا واخوانده دعوی واخواهی است، نه خوانده دادخواست جلب ثالث؛ زیرا خوانده دادخواست جلب ثالث مجلوب ثالث نام دارد. به نظر می‌رسد علی‌رغم اینکه این شخص در مرحله بدوی خواهان بوده و در مرحله تجدیدنظر نیز تجدیدنظرخواه بوده و می‌توانسته در هر کدام از دو مرحله مزبور دادخواست جلب ثالث به همراه دادخواست اصلی (بدوی یا تجدیدنظر) یا در جلسه اول رسیدگی تقدیم نماید، در عین حال حق اقامه دعوی جلب ثالث را در این مقطع از مرحله تجدیدنظر داشته باشد. بنابراین به نظر می‌رسد دو دادخواست جلب ثالث در مرحله واخواهی در دادگاه تجدیدنظر قابل طرح است؛ یکی دادخواستی که از جانب محکوم‌علیه غائب (واخواه) تقدیم و یک دادخواست که از جانب واخوانده‌ای که در رسیدگی دادگاه تجدیدنظر حکم به نفع وی صادر شده است، تقدیم می‌شود. لیکن این نکته قابل ذکر است که چنانچه محکوم‌علیه غایب بخواهد ثالثی را جلب کند؛ الزاماً باید ضمن دادخواست واخواهی مبادرت به این اقدام نماید. پس در صورتی که دادخواست واخواهی از سوی وی تسلیم نشود، جلب ثالث موضوعاً منتفی خواهد بود.

۲-۲ ترتیبات و تشریفات رسیدگی به آن

مطابق اصلی کلی که در ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی بیان شده مبنی بر اینکه رسیدگی به دعوی در دادگاهها مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد و حسب تصریح مقنن در ماده ۱۳۷ قانون، هر کدام از اصحاب دعوا که بخواهند از مقررات مربوط به طرح دعوی جلب ثالث استفاده نمایند، بایستی نسبت به تقدیم دادخواست مربوطه اقدام نمایند. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا لزوماً در تمام موارد بایستی دادخواست جلب ثالث به صورت مستقل و علی‌حده تقدیم شود یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال بایستی بین موردی که جالب ثالث یعنی تجدیدنظرخواه همزمان با تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی ثالث را به دادرسی جلب می‌کند، با موردی که پس از تقدیم دادخواست اصلی تجدیدنظر یا زمانی که تجدیدنظرخوانده قصد جلب ثالث را دارد، تفاوت قایل شد.

در قسمت اول، تجدیدنظرخواه می‌تواند همزمان و توأم با دادخواست تجدیدنظرخواهی، خواسته دیگر خود یعنی جلب ثالث را نیز در دادخواست اصلی بگنجاند و نیازی به تقدیم دادخواست علی‌حده بدین منظور ندارد. پس کافی است که خواسته وی

علاوه بر تجدیدنظرخواهی نسبت به رأی معترض عنه جلب ثالث را نیز شامل باشد و جهات و دلایل نسبت به دعوای مزبور نیز قید شود.

هر چند از عبارت قانون گذار در ماده ۱۳۶ قانون بر می آید که برای جلب شخص ثالث باید دادخواستی جدای از دادخواست واخواهی تنظیم شود و هر دو دادخواست توأماً به دادگاه تقدیم گردد، اما رویه قضایی و آرای صادره از دیوان عالی کشور، برخلاف این استنباط بوده، زیرا آرای صادره از شعب دیوان عالی کشور طرح دعوای جلب ثالث را در ضمن دادخواست واخواهی و تجدیدنظر پذیرفته و عدم پذیرش آن را موجب نقض رأی دانسته است. اما در صورتی که همزمان با تقدیم دادخواست تجدیدنظر، دعوای جلب ثالث مطرح نشود، تقدیم دادخواست جداگانه ضروری می باشد، زیرا همان گونه که بیان شد، مقنن طبق مواد ۴۸، ۱۳۵، ۱۳۶ و ۱۳۷ قانون مزبور، طرح دعوای جلب ثالث را مستلزم تقدیم دادخواست دانسته و از سوی دیگر دادخواست جلب ثالث باید به تعداد طرفین پرونده، یعنی تجدیدنظرخوانده یا خواندگان و تجدیدنظرخواه یا تجدیدنظرخواهان حسب مورد و مجلوب یا مجلوبین ثالث به اضافه یک نسخه باشد و در مورد ضمایم و رونوشت مدارک نیز به همین نحو عمل شود.

پس از تقدیم دادخواست جلب ثالث در فرجه قانونی در مرجع تجدیدنظر یا طرح آن در دادخواست تجدیدنظرخواهی به صورت توأم، دادگاه تجدیدنظر در صورت تکمیل دادخواست، ضرورتاً بایستی جهت رسیدگی به دادخواست جلب ثالث، وفق مقررات وقت رسیدگی تعیین و جلسه دادرسی تشکیل دهد. بدیهی است چنانچه جهت رسیدگی به تجدیدنظرخواهی، قبلاً وقت رسیدگی تعیین شده باشد و این وقت کافی برای ابلاغ دادخواست جلب ثالث و جهت تدارک دفاع و رعایت مهلت قانونی موضوع ماده ۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی باشد، دیگر نیازی به تعیین وقت جدید نبوده و همان وقت رسیدگی جهت اصحاب دعوای جلب ثالث نیز منظور خواهد شد. ضرورت تعیین وقت رسیدگی در مورد دعوای جلب ثالث را می توان با وحدت ملاک از ماده ۱۳۶ قانون مذکور پی برد، زیرا اگر چنین وقتی ضروری نبود، معنا نداشت که در بخش دوم ماده برای واخوانده حق اظهار جلب در جلسه ذکر شود (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۵۰۴).

اما در صورت کافی نبودن مهلت، وفق ماده ۱۳۸ قانون، مدیر دفتر دادگاه تجدیدنظر مجاز نیست برای دادخواست جلب ثالث وقت مجزای از پرونده تجدیدنظرخواهی تعیین نماید، بلکه بایستی پرونده را به نظر دادگاه رسانده تا به دستور دادگاه وقت رسیدگی پرونده تجدیدنظرخواهی را تغییر، برای هر دو پرونده، وقت رسیدگی همزمان تعیین نماید و پس از تعیین وقت، دادخواست جلب ثالث به طرفین دعوای تجدیدنظرخواهی نیز ابلاغ شود.

به نظر عده ای دعوای جلب ثالث چنانچه تبعی باشد، چون خواسته آن صرفاً دخالت دادن شخص ثالث در دعوای بدون درخواست هر نوع محکومیت برای وی می باشد، جنبه غیر مالی داشته و لذا نیازی به تقویم ندارد (قهرمانی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱). اما چنانچه دعوای جلب، به صورت مستقل و خواسته آن محکومیت مجلوب ثالث باشد، تابع خواسته اصلی است که مالی باشد یا غیرمالی و موافق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و قوانین دیگر (ماده ۶۱ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی و قانون وصول برخی از درآمدهای دولت) و مطابق دیگر دعاوی اقدام می شود و چنانچه مالی است باید تقویم شود. اداره حقوقی نیز در این مورد طبق نظریه ای اعلام نموده: «دعوی جلب ثالث یک نوع دعوی طاری است که با دعوای اصلی توأماً رسیدگی می شود و بایستی خواسته دعوای جلب ثالث معین گردد و تمبر قانونی هم به دادخواست الصاق و خواسته تقویم شود» (ایرانی ارباطی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۱). نظریه دیگری هم ابراز شده مبنی بر اینکه دعوای جلب ثالث از دعاوی طاری بوده و از جهت مالی یا غیر مالی بودن تابع دعوای اصلی است (معاونت آموزش دادگستری تهران، ۱۳۸۶، ص ۵۸).

هزینه دادرسی دعوای جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر نیز هر چند مورد تصریح مقنن در ماده ۱۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی واقع نشده است، لیکن در این ماده به ضرورت تبعیت دادخواست جلب ثالث از شرایط دادخواست دعوای اصلی اشاره شده است، که یکی از آن شرایط پرداخت هزینه دادرسی است. در مورد هزینه دادرسی این دعوی در این مرحله نیز برخی معتقدند که هزینه دادرسی آن تابع و همانند دعوای اصلی خواهد بود و بدون تفکیک بین انواع دعوای جلب ثالث (تبعی و اصلی) هزینه دادرسی این دعوی را با توجه به بخش پایانی ماده ۱۳۷ قانون معادل دعوای اصلی دانسته‌اند (شمس، ۱۴۰۱، ص ۵۱).

در توجیه این نظریه گفته شده که چون دعوای جلب ثالث از دعوای طاری است، از جهت مالی یا غیر مالی بودن تابع دعوای اصلی است. عده‌ای نیز در مورد میزان هزینه دادرسی این دعا بیان نموده‌اند که، میزان هزینه دادرسی از سطح ادعای جلب‌کننده شخص ثالث تبعیت می‌کند (مهاجری، ۱۳۹۱، ص ۱۳۶) و نهایتاً عده‌ای نیز بین دو نوع جلب تفاوت قایل شده و در جلب ثالث اصلی هزینه دادرسی را بر اساس خواسته و تقویم آن که مورد ادعای جالب بوده، تعیین و در جلب ثالث تبعی، بر مبنای مرحله دخالت جالب و تقویمی که خواسته دعوای اصلی بوده، اعتقاد به تعیین و پرداخت هزینه دادرسی دارند و معتقدند که جلب تبعی، از دعوای اصلی هم در قسمت خواسته و هم در قسمت هزینه دادرسی تبعیت می‌کند (صبغیان، ۱۳۸۶، ص ۹).

به نظر می‌رسد، نظریه اخیرالذکر، به عدالت و انصاف نزدیک‌تر است؛ لذا چون جالب ثالث در دعوای جلب اصلی، ادعایی مستقل دارد بایستی خواسته خود را صریحاً تعیین، تقویم و بر همان اساس هزینه دادرسی را با توجه به مرحله‌ای که دخالت می‌کند و در اینجا به اندازه مرحله تجدیدنظر و بر این اساس پرداخت نماید؛ ولی در جلب تبعی، چون ادعای مستقلاً وجود ندارد، تقویم و پرداخت هزینه دادرسی، با لحاظ مرحله دخالت جالب بر اساس تقویم و هزینه دادرسی دعوای اصلی که به تبع آن جلب مزبور مطرح شده، تعیین و پرداخت خواهد شد.

نتیجه اینکه با وصف مزبور و اینکه نبایستی فراموش شود چون جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر مطرح شده باید حتماً مرحله مذکور، مدنظر قرار گیرد، به عبارت دیگر میزان هزینه دادرسی دعوای جلب ثالث به میزان هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر و با توجه به سطح ادعای جلب‌کننده ثالث خواهد بود، به عنوان مثال چنانچه نسبت به رأی بدوی که میزان بیست میلیون ریال به عنوان محکوم‌به و به ضرر محکوم‌علیه صادر شده، تجدیدنظرخواهی شده و محکوم‌علیه به عنوان جالب در مرحله تجدیدنظر همراه با دادخواست تجدیدنظرخواهی، دادخواست جلب ثالث مطرح نماید و ادعایش نسبت به مجلوب ثالث تنها ده میلیون ریال از میزان مورد حکم باشد و ثالث را بابت این میزان به دادرسی جلب نموده باشد، بایستی به میزان مبلغ اخیر و با توجه به مرحله تجدیدنظر (۴/۵ درصد) اقدام به ابطال تمبر و پرداخت هزینه دادرسی بابت دعوای جلب نماید و ماده ۱۳۷ که شرایط دعوای جلب ثالث را تابع شرایط دعوای اصلی دانسته، در مقام بیان این مطلب بوده است که مطابق همان قواعد مربوطه به دعوای اصلی با خواهان و خوانده دعوای جلب ثالث عمل شود، نه آن دعوای اصلی خاص که در حال رسیدگی بوده و به اعتبار آن جلب ثالث صورت گرفته است. پس میزان هزینه دادرسی دعوای جلب ثالث از میزان خواسته دعوای جلب ثالث تبعیت خواهد کرد نه از میزان خواسته یا محکوم‌به دعوای اصلی.

یکی از مواردی که دادگاه تجدیدنظر بدواً به دعوای جلب ثالث رسیدگی می‌کند، جایی است که دادخواست جلب ثالث در مرحله‌ی بدوی مطرح شده؛ ولیکن قرار رد دادخواست مزبور صادر شده باشد و در مرحله تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر قرار رد مزبور را نقض و همزمان با دعوای تجدیدنظرخواهی نسبت به اصل دعوی رسیدگی نماید. در این خصوص مطالبی وجود دارد که ذیلاً به آن پرداخته می‌شود.

یکی از قرارهایی که نه به طور مستقل بلکه همراه دعوی اصلی قابل تجدیدنظر است، قرار رد دادخواست جلب ثالث مطرح شده در مرحله بدوی است (ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی مدنی). این قرار چنانچه در مرحله تجدیدنظر فسخ شود، رسیدگی به آن با دعوی اصلی، در دادگاهی که به عنوان تجدیدنظرخواهی رسیدگی می کند به عمل می آید. این رسیدگی یکی از استثنای مهم وارد بر اصل رسیدگی دو درجه ای است (رضایی نژاد، ۱۳۹۱، ص ۱۵۱).

به عبارت دیگر رسیدگی به اعتراض جلب کننده ثالث که دادخواست او رد شده است، همزمان با رسیدگی مرجع تجدیدنظر به تجدیدنظرخواهی هر یک از طرفین دعوی بدوی از حکم اصلی صورت می پذیرد و در صورتی که قرار رد دادخواست جلب ثالث فسخ شود، برخلاف اصل مندرج در ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر می دارد: «دادگاه تجدیدنظر در صورتی که قرار مورد شکایت را مطابق با موازین قانونی تشخیص دهد آن را تأیید می کند در غیر این صورت پس از نقض، پرونده را برای رسیدگی ماهوی به دادگاه صادر کننده قرار عودت می دهد». طبق قسمت اخیر ماده ۱۴۰ همان قانون رسیدگی ماهوی مزبور در مرجع تجدیدنظر صورت می گیرد.

از سوی دیگر چنانچه قرار مزبور صادر شده باشد، جالب ثالث برای تجدیدنظر نسبت به قرار باید تا زمان تجدیدنظرخواهی در انتظار پاسخ بماند و عندالاقضاء همزمان با رأی محکومیت خود در دعوی اصلی از قرار رد دادخواست جلب ثالث تجدیدنظرخواهی نماید. در واقع حکم مندرج در ماده ۱۴۰ انحراف از قاعده کلی است که به موجب آن رسیدگی ماهوی مرجع تجدیدنظر به دعوی، قبل از اینکه دعوی مزبور در مرحله بدوی مورد رسیدگی ماهوی قرار گرفته باشد، ممنوع است. اما همان طور که معلوم گردیده در این مورد خاص، دادگاه تجدیدنظر می تواند از ابتداء به دعوی جلب ثالث رسیدگی نماید.

نکته دیگر در این خصوص، این است که مهلت تجدیدنظرخواهی از قرار رد دادخواست جلب ثالث تابع مهلت تجدیدنظرخواهی از حکم راجع به دعوی اصلی است. لذا چنانچه قرار رد دادخواست جلب ثالث در جریان رسیدگی به دعوی اصلی صادر شده باشد، جالب مکلف نیست در مهلت بیست روزه از تاریخ ابلاغ قرار مزبور به وی نسبت به آن تجدیدنظرخواهی نماید، بلکه مهلت قرار مزبور از تاریخ ابلاغ حکم مربوط به دعوی اصلی آغاز می گردد (قهرمانی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۴).

ماده ۳۳۲ قانون آیین دادرسی مدنی به طور مستقل قرار رد دادخواست صادره دادگاه را قابل تجدیدنظر می داند، اما ماده ۱۴۰ در مورد جلب ثالث، زمانی این حق را برای خواهان به رسمیت می شناسد که هنگام تجدیدنظرخواهی از حکم راجع به اصل دعوا مطرح شده باشد، با این وضعیت چنانچه قرار رد دادخواستی از طرف دادگاه در مورد دعوی جلب ثالث صادر شود و این قرار مستند به قانون باشد، از مصادیق ماده ۱۴۰ خواهد بود.

دادگاه تجدیدنظر پس از رسیدگی به ماهیت دعوی جلب ثالث به عنوان دعوی ابتدایی و بدوی و پس از ارزیابی دلایل همراه با دعوی تجدیدنظرخواهی، با رعایت تأثیری که هر یک بر دیگری ممکن است داشته باشد، در حکمی واحد نسبت به هر دو دعوی مزبور تصمیم گیری خواهد نمود (صباغیان، ۱۳۸۶، ص ۱۲).

در این حکم ممکن است دو محکوم علیه و دو محکوم له وجود داشته باشد. بدین معنا که چنانچه در رأی بدوی در پرونده اصلی تجدیدنظرخوانده محکومیت یافته باشد و بنا به تأیید آن باشد، خوانده اصلی که در برابر خواهان اصلی محکوم شده و در این مرحله نیز مجلوب ثالث در برابر خوانده اصلی در شقی که تجدیدنظر خوانده علیه مجلوب ثالث طرح دعوی جلب نموده، محکوم گردد. مانند آنجایی که شخص به اشتباه بدهی خود را به غیر بستانکار ادا نموده و در نتیجه بستانکار واقعی علیه او به خواسته طلب مزبور اقامه دعوی نموده و حکم بر محکومیت وی در مرحله بدوی صادر و نامبرده ضمن تجدیدنظرخواهی دعوی

جلب ثالث به طرفیت گیرنده وجه مطرح تا به استرداد مبلغی که ناروا اخذ نموده محکوم شود و پس از رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر ضمن تأیید رأی بدوی حکم بر محکومیت مجلوب ثالث صادر شود.

ممکن است خوانده اصلی (تجدیدنظرخواه) و مجلوب ثالث هر دو در برابر خواهان اصلی محکوم شوند. مثل آنجایی که شخص به ادعای مالکیت نسبت به مالی علیه متصرف آن به خواسته محکومیت او به تحویل ملک اقامه دعوی کرده و حکم بدوی بر محکومیت خوانده صادر و مشارالیه نسبت به رأی صادره اعتراض و با ادعای اینکه ملک را از ثالثی خریداری نموده، در مقام تجدیدنظرخواهی، دعوای جلب ثالث، علیه فروشنده طرح نماید (شمس، ۱۴۰۱، ص ۵۳). همچنین این احتمال وجود دارد که مجلوب ثالث در مرحله تجدیدنظر محکوم نگردد و حکم بر محکومیت خواهان یا خوانده اصلی صادر شده باشد. به هر حال وظیفه دادگاه در مقام تعیین تکلیف هر یک از انواع دوگانه دعوای جلب ثالث (اصلی و تبعی) می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود.

۱- در مواردی که شخص ثالث توسط تجدیدنظرخواه یا تجدیدنظرخوانده به صورت تبعی جلب می‌گردد و قصد جلب‌کننده، صرفاً استفاده از اسناد و مدارک وی در مقام پاسخگویی به طرف اصلی دعوی است، چنانچه دادگاه تجدیدنظر مدافعات خوانده فعلی (ثالث) را مؤثر در قضیه تشخیص دهد، در رأی صادره علاوه بر اظهارنظر در مورد رأی تجدیدنظرخواسته، به مدافعات مجلوب نیز استناد و مجلوب ثالث و جلب‌کننده وی را شریک هم در دعوای مطروحه تلقی نموده بی‌آنکه له یا علیه ثالث حکمی صادر نماید.

۲- چنانچه تجدیدنظرخواه به عنوان خوانده اصلی (در جایی که خوانده محکومیت حاصل نموده است) شخص ثالث را برای تسری دادن آثار محکومیت احتمالی خود در مقابل تجدیدنظرخوانده (خواهان اصلی) به دعوی جلب کرده باشد، رأی دادگاه تجدیدنظر شامل دو بخش خواهد بود. در بخش اول نسبت به دعوای تجدیدنظرخواهی بین خواهان و خوانده اصلی (تجدیدنظرخواه و تجدیدنظرخوانده) تعیین تکلیف نموده و در بخش دیگر راجع به دعوای تجدیدنظر خواه علیه مجلوب ثالث اظهار نظر نموده و در هر حال محکوم علیه احتمالی هر دعوایی، کسی غیر از خواهان یا خوانده آن دعوی نخواهد بود. البته در این حالت تفاوتی در اینکه تجدیدنظرخواه یا تجدیدنظرخوانده هر کدام ثالثی را جلب کرده باشد، نمی‌نماید. آرای صادره از دادگاه تجدیدنظر در این خصوص قطعی است و مجلوب ثالث از یک مرحله دادرسی محروم شده است.

۳- اعتراض شخص ثالث

براساس اصل نسبی بودن اعتبار امر قضاوت شده، قانون‌گذار از حقوق اشخاص ثالثی که از احکام متضرر می‌شوند حمایت کرده، برای آن‌ها حق اعتراض به حکم قایل شده و محاکم را ملزم به رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث کرده است (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۴۳). بدین ترتیب شخص ثالث با اعتراض خود در دادرسی دخالت کرده و موجب راه اندازی مجدد آن و چه بسا تغییر یا تعدیل حکم قطعی صادر شده از دادگاه می‌شود.

۳-۱ آرای قابل اعتراض ثالث

لازمه اینکه شخص ثالث بتواند اعتراض کند، آن است که در خصوص دعوا رأی صادر شده باشد. منظور از رأی، اتخاذ تصمیم قطعی مسبوق به اعلام ختم رسیدگی در پرونده است، اعم از اینکه این تصمیم در قالب قرار باشد یا حکم (مهاجری، ۱۳۹۱، ص ۳۶). بنابراین اعتراض شخص ثالث همان‌گونه که در ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی آمده، نسبت به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌ها قابل طرح است و این منحصر به احکام نبوده، بلکه قرارها و حتی تصمیم دادگاه در امور حسبی و آرای صادره از دادگاه نخستین و تجدیدنظر قابل اعتراض ثالث می‌باشد (شمس، ۱۴۰۱، ص ۴۶۶).

در مورد اعتراض ثالث نسبت به حکم و قرارهای صادره از دادگاه نخستین، باید به این نکته اشاره نمود که این اعتراض تا زمانی است که نسبت به آن‌ها درخواست تجدیدنظر نشده باشد، زیرا با تجدیدنظرخواهی، صلاحیت دادگاه بدوی خاتمه یافته و شخص ثالثی که از رأی دادگاه بدوی متضرر شده، می‌تواند در مرحله تجدیدنظر به‌عنوان وارد ثالث دخالت کند یا اینکه منتظر صدور رأی در این مرحله مانده و پس از صدور رأی از دادگاه تجدیدنظر، اعتراض ثالث خود را نسبت به رأی دادگاه تجدیدنظر مطرح نماید. بنابراین در حقوق ایران اعتراض ثالث در عرض دعوای ورود ثالث قرار گرفته و قانون‌گذار هیچ محدودیتی از این لحاظ (جز وجود نفع) برای آن قائل نشده است. در مورد آرای که می‌توان نسبت به آن اعتراض ثالث نمود، شرایطی پیش‌بینی شده است که از جمله آن:

۱- معترض باید متحمل زیان و خسارتی گردیده یا چنین تهدیدی وجود داشته باشد؛ زیرا در ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی بیان شده که «... رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و...» پس حکم یا قرار مورد اعتراض به‌نحوی از انحاء محل حقوق معترض ثالث بوده و یا برای او امکان زیان وجود داشته باشد. این امر ناشی و متفرع از اصل کلی مندرج در ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی که موضوع نفع را بیان می‌کند، می‌باشد. مثلاً ضامنی بدون مداخله مضمون‌عنه در برابر مضمون‌له محکومیت پیدا می‌کند، مضمون‌عنه که مدعی پرداخت دین به مضمون‌له می‌باشد، به لحاظ آنکه نتیجتاً زبانی متوجه او خواهد شد بر حکم محکومیت ضامن اعتراض می‌کند. پس برای تحقق شرط اعتراض، با استفاده از اطلاق عبارت ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی که خللی وارد آورد و با توجه به آرای صادره از شعب دیوان عالی کشور تنجیز و فعلیت ضرر لازم نیست (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱۰)؛ بلکه خسارات احتمالی و آتی نیز می‌تواند، مجوز تقدیم دادخواست اعتراض باشد.

پس شرط اساسی که در ماده ۴۱۷ قانون بیان شده، می‌تواند به این معنا تفسیر شود که حق اعتراض برای ثالثی متصور است که حکم صادره با حقوق او تماس و اصطلاح داشته باشد؛ والا اعتراض او مورد ندارد. سؤالی که در اینجا ممکن است مطرح شود، این است که آیا آرای که از دادگاه‌ها صادر می‌گردد چه بر محکومیت و چه بر بی‌حقی می‌تواند مشمول موضوع اعتراض ثالث قرار گیرد؟

به این پرسش پاسخی داده نشده و قانون نیز در این مورد ساکت است. به نظر می‌رسد هر چند از ظاهر و اطلاق مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی، چنین به‌نظر می‌رسد که هرگونه رأیی که صادر شود می‌تواند مورد اعتراض ثالث واقع شود، لیکن چنین برداشتی در خصوص آرای صادره بر بی‌حقی و بطلان دعوای خواهان صحیح به‌نظر نمی‌رسد. چه اینکه، در صورت صدور رأی بر محکومیت خوانده است که وضع جدیدی در روابط حقوقی اصحاب دعوی ایجاد می‌شود و در صورت صدور رأی بر بی‌حقی یا بطلان دعوی خللی از این حیث به حقوق اشخاص ثالث وارد نمی‌شود و اصولاً بطلان ادعا و دعوی، هرگونه اثر حقوقی را از آن سلب می‌کند.

۲- لزوم قطعیت رأی مورد اعتراض: هر چند برخی از نویسندگان کتاب آیین دادرسی مدنی، هرگونه رأیی از جمله آرای غیر قطعی را قابل اعتراض می‌دانند (بهرامی، ۱۳۸۷، ص ۹۴)، که البته در تعدیل این نظریه گفته‌اند که اعتراض ثالث نسبت به حکم و قرارهای صادره از دادگاه بدوی تا زمانی است که نسبت به آن‌ها درخواست تجدیدنظر نشده باشد؛ لیکن عده‌ای دیگر معتقدند که لزوم صدور حکم یا قرار در دعوی به معنی آن است که اگر دعوی در جریان رسیدگی باشد، اعتراض ثالث مصداق ندارد. مثلاً وقتی حکم یا قرار در مرحله نخستین صادر شده و هنوز قابل واخواهی یا تجدیدنظر باشد نمی‌توان نسبت به آن اعتراض کرد (مهاجری، ۱۳۹۱، ص ۴۱).

عده‌ای با نزدیک نمودن دو نظر، معتقدند اصطلاحی بین آن دو وجود ندارد؛ چرا که وفق نظر اول از زمان صدور حکم بدوی تا زمان تجدیدنظرخواهی، امکان اعتراض ثالث وجود دارد و مطابق نظر دوم، زمانی که دادگاه در حال رسیدگی است، یعنی هنوز حکمی صادر نشده، امکان اعتراض ثالث وجود ندارد. پس مشاهده می‌شود که این دو نظریه تعارضی با هم نداشته و هر کدام محدوده زمان خاصی را مورد نظر قرار داده‌اند (دولاح، ۱۳۸۶، ص ۸۴).

به هر حال علی‌رغم اینکه در ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی، کلیه آرا قابل اعتراض ثالث دانسته شده، اما ماده ۴۲۰ آن قانون به این شرط، اشاره‌ای واضح دارد، زیرا مرجع رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث را دادگاهی می‌داند که رأی قطعی معترض‌عنه را صادر نموده است. لیکن در عین حال قانون‌گذار بایستی صراحتاً در ماده ۴۱۷ قانون مذکور قید قطعیت رأی را به‌عنوان شرطی در امکان طرح دعوای اعتراض ثالث بیاورد. همچنان که دیوان عالی کشور در یکی از آراء خود صراحتاً اعتراض شخص ثالث بر حکم را پس از قطعیت حکم معترض‌علیه اعلام نموده است (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱۰).

۳- عدم مداخله معترض ثالث یا نماینده او در مرحله دادرسی که منتهی به حکم شده است: در ذیل ماده ۴۱۷ قانون صراحتاً بر عدم دخالت این شخص یا نماینده‌اش در دادرسی اشاره نموده که در این وضعیت، اصحاب دعوای اصلی و طاری، وارد ثالث و مجلوب ثالث حق اعتراض ثالث ندارند. در همین مورد سؤالی که مطرح است، این که چنانچه در مرحله بدوی اصحاب دعوای بیش از یک نفر در هر طرف باشند، مثلاً خواندگان پنج نفر بوده و رأی بر بی‌حقی خواهان صادر شده و نامبرده از این رأی به دادگاه تجدیدنظر، تجدیدنظرخواهی نموده، لیکن تنها سه نفر از خواندگان بدوی را به‌عنوان تجدیدنظرخواندگان طرف دعوای قرار داده است، در دادگاه تجدیدنظر با همین وضعیت رسیدگی و رأی مقتضی صادر با نقض رأی بدوی حکم بر محکومیت تجدیدنظرخواندگان مزبور و صادر می‌کند، آیا دو نفری که در مرحله تجدیدنظر طرف دعوای قرار نگرفته؛ ولی در مرحله بدوی حضور داشته‌اند می‌توانند به رأی صادره از دادگاه تجدیدنظر به‌عنوان ثالث اعتراض نمایند؟

پاسخ مثبت به این سؤال داده شده (شمس، ۱۴۰۱، ص ۴۷۱) و شاید علت این است که هر مرحله، مناط تعیین ثالث محسوب شدن یا نشدن می‌باشد و ثالث به کسی می‌تواند اطلاق شود که در مرحله مورد نظر جزو اصحاب دعوای نبوده است، که می‌تواند نسبت به همان مرحله معترض ثالث محسوب شود. مقنن نیز در ماده ۴۱۷ قانون، نوع دادرسی را با پسوند «که منتهی به رأی شده است» مشخص کرده و با این عبارت معلوم است که باید در مرحله دادرسی که منتهی به صدور رأی شده، دخالت نداشته باشد.

همچنین موضوع دیگر جایی است که دعوای ثالث در مرحله تجدیدنظر مورد رسیدگی قرار نگرفته، یعنی در مرحله تجدیدنظر شخص به‌عنوان وارد یا مجلوب ثالث دخالت نموده؛ لیکن در همان ابتدا بنا به دلایلی از جمله عدم رفع نقص و یا عدم ابطال تمبر و در مهلت نبودن و... قرار ردّ دادخواست ورود یا جلب ثالث از سوی مرجع تجدیدنظر صادر و به دعوای تجدیدنظرخواهی رسیدگی شده است.

پس از صدور رأی قطعی از سوی دادگاه تجدیدنظر، به‌نظر می‌رسد وارد و مجلوب ثالث مذکور حق اعتراض به رأی قطعی صادره را به‌عنوان اعتراض ثالث خواهند داشت؛ زیرا آنان را نمی‌توان اصحاب دعوای مرحله تجدیدنظر محسوب نمود و به ادعای آنان ماهیتاً رسیدگی نشده است و لذا حق اعتراض ثالث را نسبت به رأیی که مدعی هستند به حقوق آنان خلل وارد شده، خواهند داشت. البته این وضعیت چنانچه در مرحله بدوی باشد متفاوت است. چون در ماده ۱۳۴ قانون حتی در صورت رد درخواست ثالث چون وی می‌تواند در مرحله تجدیدنظر ورود پیدا کند، در هیچ شرایطی مجلوب و وارد ثالث حق اعتراض به حکمی را که در جریان دادرسی آن دخالت داشته‌اند، ندارند.

۳-۲ مهلت و موعد آن

تقدیم دادخواست اعتراض شخص ثالث به مدت ثابت و معین محدود نگردیده، زیرا اشخاص ثالث معین نیستند و در دادرسی اصلی دخالت نداشته‌اند تا امکان ابلاغ حکم معترض‌علیه به آنان به وجود آید و مبداء اعتراض از این طریق مشخص شود. بنابراین آرای دادگاه‌ها بدون محدودیت زمانی قابل اعتراض شخص ثالث می‌باشد، چه ثالث از رأی آگاه بوده یا نبوده باشد. حتی در مواردی که رأی به شخص ابلاغ شده باشد می‌تواند، بدون محدودیت زمانی نسبت به آن اعتراض کند.^۱

ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی در این مورد بیان داشته: «اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم مورد اعتراض قابل طرح است و بعد از اجرای آن در صورتی می‌توان اعتراض نمود که ثابت شود حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است به جهتی از جهات قانونی ساقط نشده باشد». پس اعتراض شخص ثالث تا روز اجرای حکم معترض‌عنه مطلقاً پذیرفته شده و بعد از اجرای حکم هم اعتراض مزبور مشروطاً تجویز گردیده است. این مقید نبودن به مهلت در دعوای اعتراض ثالث یکی از تمایزات دعوای مزبور با راه‌های دیگر فوق‌العاده شکایت از احکام است. لذا قانون‌گذار بدون تفصیل قایل شدن بین اعتراض اصلی و طاری برای اعتراض ثالث مهلتی خاص تعیین نکرده و تا زمانی که حق و منفعت خلل دیده شخص ثالث باقی مانده و ساقط نشده، برای او حق اقامه دعوای اعتراض قایل شده است (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۴۷). علت عدم تعیین مهلت از سوی مقنن نیز واضح است؛ زیرا اگر مهلتی تعیین می‌شد، لازم می‌آمد که مبدأ آن به وسیله ابلاغ حکم تعیین و محسوب شود، در حالی که اشخاص ثالث معلوم نیستند تا ابلاغ به آنان متصور شود (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۱۵۶). از سوی دیگر معلوم نیست که متضرر از رأی صادره چه زمانی از صدور حکم مطلع می‌گردد تا فرضاً آن زمان مبدأ شروع اعتراض در ظرف زمانی معینی محسوب گردد. چه آنکه یکی از شرایط اصلی اعتراض شخص ثالث عدم دخالت وی در دادرسی منجر به صدور رأی است (دولاح، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷).

۳-۳ مرجع رسیدگی به آن

قانون آیین دادرسی مدنی بین اعتراض اصلی و طاری در این مورد تفاوت قایل شده و در دو ماده ۴۲۰ و ۴۲۱ احکام هر کدام را بیان نموده است؛ این تفکیک بین اعتراض اصلی و طاری از نظر تشخیص مرجعی که صلاحیت رسیدگی به اعتراض را دارد و از لحاظ قواعد شکلی دادخواست اعتراض حائز اهمیت می‌باشد:

۱- در اعتراض اصلی که ابتدائاً و بدون مقدمه و دعوای دیگری از طرف شخص ثالث بر حکم یا قرار می‌شود، مانند دعوای معمولی، تقدیم دادخواست و رعایت مقررات و تشریفات مربوط به تقدیم دادخواست و شرایط مربوط ضروری است. مرجع رسیدگی به اعتراض اصلی دادگاهی است که حکم یا قرار قطعی معترض‌علیه را صادر کرده است. (ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی) اگر حکم یا قرار قطعی از دادگاه نخستین صادر گردیده و در نتیجه نخواستن تجدیدنظر، قطعیت یافته، مرجع رسیدگی به اعتراض دادگاه نخستین صادر کننده حکم یا قرار قطعی می‌باشد. اگر حکم یا قرار در نتیجه تجدیدنظرخواهی در مرحله تجدیدنظر، مورد رسیدگی واقع شده باشد، اعم از آنکه پس از رسیدگی تأیید شده یا فسخ گردیده و حکم یا قرار مجددی صادر شده باشد، در هر حال مرجع رسیدگی به اعتراض دادگاهی خواهد بود که به عنوان تجدیدنظر، حکم یا قرار را تأیید یا صادر کرده است.

۲- در اعتراض طاری، که به اعتراضی گفته می‌شود که یکی از طرفین دعوی به حکم یا قرار که سابقاً در دادگاهی صادر شده و در جریان دادرسی طرف دیگر برای اثبات مدعی خود، آن حکم یا قرار را ابراز کند و برخلاف اعتراض اصلی که ثالث متضرر

۱. «... اعتراض شخص ثالث فرجه و مهلت قانونی ندارد، اعتراض ثالث اصلی بعد از اجرای حکم نیز با شرایطی قابل پذیرش است...» (معاونت آموزشی قوه قضاییه، ۱۳۸۶، ص ۷۳۹).

بر حکم یا قرار مستقیماً و ابتدائاً طرح دعوی اعتراض می‌کند، اعتراض طاری در ضمن دادرسی و نسبت به حکمی که به عنوان دلیل ابراز شده، عنوان می‌شود (جلیلود، ۱۳۸۵، ص ۴۹). پس در این گونه اعتراض، تا محکمه‌ای وجود نداشته باشد و یکی از اصحاب دعوی به دادنامه یا قرار استناد نکند، اعتراض طاری صورت نمی‌گیرد. اعتراض طاری، مستلزم تقدیم دادخواست نیست و در دادگاهی که حکم یا قرار ابراز می‌شود، می‌توان شفهاً در محضر دادگاه یا کتباً به وسیله لایحه به آن اعتراض کرد^۱ و دادگاه مکلف به رسیدگی به اعتراض و تعیین تکلیف آن خواهد بود، مگر آن که دادگاهی که حکم یا قرار در آنجا ارائه شده، از حیث درجه پایین‌تر از محکمه‌ای باشد که حکم یا قرار مورد اعتراض را صادر کرده است. در این صورت باید وفق قسمت نص ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی، دادخواست با رعایت و تشریفات قانونی به دادگاه صادر کننده حکم یا قرار تقدیم شود.^۲

به هر حال در این اعتراض دو حالت متصور است: حالت اول این است که چنانچه اعتراض ثالث طاری عنوان شود، دادگاهی که به دعوا رسیدگی می‌نماید، در صورتی که تشخیص دهد رأیی که در خصوص اعتراض یاد شده، صادر می‌شود، مؤثر در دعوای اصلی خواهد بود، رسیدگی به دعوای اصلی را تا حصول نتیجه اعتراض به تأخیر می‌اندازد و در حالت دوم اگر آن را مؤثر تشخیص ندهد، به رسیدگی ادامه و رأی مقتضی صادر می‌کند (شمس، ۱۴۰۱، ص ۴۸۱).

البته در این وضعیت معلوم نیست، چگونه دادگاه بدون رسیدگی ماهوی و بررسی ارزیابی دلایل می‌تواند مؤثر بودن یا نبودن را تشخیص دهد. در صورتی که دادگاه نتیجه رأی صادر شده در مورد اعتراض ثالث را مؤثر در دعوای اصلی خود بداند، نیز شقوقی متصور می‌باشد:

شق اول این است که؛ دادگاهی که به اصل دعوی رسیدگی می‌کند، خود صالح به رسیدگی به اعتراض طاری ثالث هم می‌باشد، مانند آنکه در دادگاه تجدیدنظر که به تجدیدنظرخواهی رسیدگی می‌کند، دعوای اعتراض ثالث طاری مطرح شود و رأی مورد اعتراض نیز از دادگاه پایین‌تر یا هم درجه با آن یا همان شعب دادگاه صادر شده باشد. بدیهی است در این صورت رسیدگی به اصل دعوی (تجدیدنظرخواهی) را متوقف و بدواً به دعوی اعتراض ثالث رسیدگی، که ظاهراً رویه بر صدور قرار اناطه از سوی برخی دادگاه‌ها و یا توقف رسیدگی، موضوع ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی می‌باشد و با توجه به نتیجه دعوای اعتراض ثالث در اصل دعوی، سپس رأی مقتضی صادر خواهد نمود. بدیهی است حتی اگر همان شعبه دادگاه تجدیدنظر رأی مورد اعتراض را صادر نکرده باشد، چون هم درجه با این دادگاه است، دادگاه اخیر که به دعوای اصلی رسیدگی می‌کند، می‌تواند اعتراض ثالث طاری را رسیدگی و حتی می‌تواند آن را نقض کند، در حالی که نقض حکم توسط دادگاه هم عرض یک استثناء است.

توجیه مقنن به محول کردن رسیدگی به اعتراض ثالث طاری نسبت به حکم دادگاه به دادگاهی که آن را دریافت داشته، می‌تواند این باشد؛ از آنجا که نقض یا تأیید حکم مورد اعتراض در نتیجه دادرسی دادگاه دریافت‌کننده اعتراض ثالث طاری مؤثر است، اصل جلوگیری از صدور احکام معارض و رعایت آن موجب حکم قانون‌گذار شده است (مهاجری، ۱۳۹۱، ص ۵۸).

پس چنانچه در تجدیدنظرخواهی و رسیدگی به اصل ادعا، رأی مورد اعتراض به عنوان تنها دلیل و مستند دعوی بوده و اینک پس از اعتراض ثالث این رأی فسخ شود، قاعدتاً دعوای اصلی بدون دلیل بوده و این نتیجه (فسخ) مؤثر در صدور رأی تجدیدنظرخواسته خواهد بود. لذا ممکن است در دادگاه بدوی حکمی صادر و قطعی شده باشد، در دعوای دیگری که در دادگاه

^۱. «اگر شخص ثالث در ضمن لوایح و در جلسه رسیدگی صدور حکم مبنی بر مالکیت ملک را مستند به تبانی و مواضع ناقل ملک با خوانده معرفی کند، این جمله در معنی اعتراض طاری بوده که به حکم مزبور شده است» (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲۴).

^۲. «اظهار اعتراض طاری قانوناً مقید به جلسه اول نیست و تا قبل از صدور حکم نیز امکان پذیر است» (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲۹).

تجدیدنظر مورد رسیدگی است، چه بسا محکوم‌له این حکم آن را به عنوان دلیل خود ارائه کند. اگر تجدیدنظرخوانده در اثنای رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به این حکم که به عنوان دلیل ارائه شده اعتراض کند، مرجع رسیدگی به این اعتراض که اعتراض ثالث طاری نامیده می‌شود، دادگاه تجدیدنظر خواهد بود.

پس از نظر نحوه رسیدگی در موردی که حکم یا قرار مورد اعتراض طاری از دادگاه، هم درجه همان دادگاه یا پایین‌تر از آن صادر شده است، دادگاهی که حکم یا قرار در آنجا ارائه شده، خود به اعتراض طاری رسیدگی می‌کند و در این رسیدگی تشریفات قانونی از قبیل تقدیم دادخواست و امثال آن لازم نیست، ولی استحضار طرف اعتراض طاری بر مضمون اعتراض و دلایل آن و شنیدن پاسخ اعتراض بر طبق اصل مسلم حق دفاع، لازم و ضروری است و دعوی وقتی صورت قانونی بر خود می‌گیرد که به طرف دعوی ابلاغ و امکان دفاع به او داده شود. بنابراین ابلاغ اعتراض طاری به معترض‌علیه و امکان جوابگویی به او قانوناً لازم است.

شق دوم: این است که چنانچه رسیدگی به اعتراض ثالث طاری از صلاحیت دادگاه تجدیدنظر که به دعوای تجدیدنظرخواهی رسیدگی می‌کند، خارج باشد، به معترض ثالث ابلاغ می‌شود که ظرف ۲۰ روز دادخواست اعتراض ثالث خود را به دادگاه صالح تقدیم و گواهی را به دادگاه تجدیدنظر ارایه کند. این تکلیف در ماده ۴۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی به عهده معترض ثالث گذاشته شده که در صورتی که به آن عمل کند، مانند حالت اول اقدام و اگر در مهلت مقرر عمل نکند، دادگاه تجدیدنظر به دعوای اصلی (تجدیدنظرخواهی) رسیدگی و اتخاذ تصمیم مقتضی خواهد نمود. نتیجتاً اینکه چهار حالت را می‌توان در اعتراض طاری تصور نمود:

۱- رأی مورد اعتراض از دادگاهی که از لحاظ درجه پایین‌تر از دادگاهی که دعوی در آن جریان دارد، صادر شده است. یعنی رأی تجدیدنظرخواسته در دادگاه تجدیدنظر به‌عنوان دعوای اصلی مطرح و اعتراض ثالث طاری نسبت به رأیی که از دادگاه بدوی صادر و قطعیت یافته صورت می‌گیرد. در این حالت دادگاه تجدیدنظر که مرجع عالی‌تر می‌باشد، نسبت به رأی مورد اعتراض صادره از مرجع بدوی رسیدگی خواهد نمود و این رسیدگی نه در مقام رسیدگی تجدیدنظر؛ بلکه در مقام رسیدگی به اعتراض ثالث طاری بوده و ممکن است به‌طور کلی یا در قسمتی از حکم تغییر داده و یا نقض شود.

۲- رأی مورد اعتراض از دادگاهی که هم درجه با دادگاهی که دعوای اصلی در آن مطرح است، صادر شده، در این حالت نیز دادگاه تجدیدنظر، خود به اعتراض ثالث طاری نسبت به رأی مورد اعتراض رسیدگی می‌نماید، چه خود آن شعبه رأی مورد اعتراض را صادر نموده، چه شعبه دیگر تجدیدنظر و این مورد از همان استثنائات ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی نیز می‌باشد و از مواردی است که دادگاه هم عرض می‌تواند، رأی قطعی دادگاه دیگر را تغییر دهد و اصل نسبیّت آرای قضایی و اصل جلوگیری از صدور احکام معارض اقتضاء می‌کند که در این موارد، رأی مزبور را بتواند دادگاه هم عرض تغییر دهد (مهاجری، ۱۳۸۸، ص ۱۴).

۳- رأی مورد اعتراض از مرجعی صادر شده است که از حیث صنف یا نوع نسبت به دادگاهی که به دعوای اصلی رسیدگی می‌کند، متفاوت و موضوع صلاحیت ذاتی از این حیث مطرح شود. همانند آنجایی که دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی به تجدیدنظرخواهی با اعتراض ثالث طاری نسبت به رأیی مواجه می‌شود که رأی مورد اعتراض از دادگاه انقلاب و یا مرجع غیر قضایی صادر شده باشد. در این صورت و البته در حالتی که دادگاه تجدیدنظر اعتراض ثالث را مؤثر در دعوای خود تشخیص دهد، معترض بایستی وفق قسمت اخیر ماده ۴۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی اقدام نماید. البته در این قسمت نظر و عقیده دیگری هم وجود دارد و آن این است که مواردی که در خصوص اعتراض طاری ذکر شده تا جایی است که رأی مورد اعتراض

مربوط به دادگاه‌های دادگستری باشد و چنانچه مربوط به محاکم اختصاصی و یا غیر دادگستری، موضوع مطرح شود، چون از قواعد صلاحیت ذاتی تخلف جایز نیست، در هر مورد اعتراض طاری مواجه با عدم صلاحیت ذاتی دادگاه رویت‌کننده دعوای موجد دعوای اعتراض شود، ناچار باید از اعتراض طاری صرف‌نظر کرده و از طریقه اعتراض اصلی به دادگاه صادرکننده حکم معترض‌علیه رجوع شود (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۱۵۸).

۴- رأی مورد اعتراض از مرجعی بالاتر از دادگاه رسیدگی‌کننده (دادگاه تجدیدنظر) به دعوای اصلی صادر شده است. مانند آنجا که رأی مورد اعتراض در دیوان عالی کشور رسیدگی و در آن مرجع ابرام شده و قطعیت یافته است. در این خصوص حکمی در قانون ما وضع و تعیین نشده است و قانون‌گذار موضوع را به سکوت برگزار نموده است.

برخی در این خصوص معتقدند: در صورتی که دادگاه تجدیدنظر دعوای اعتراض ثالث را مؤثر در دعوای اصلی تشخیص دهد، از آنجا که دیوان عالی کشور به دعوای اعتراض ثالث رسیدگی نمی‌کند، مورد، مثل حالتی است که موضوع دعوای اصلی در دیوان مطرح باشد. یعنی با توجه به ملاک تبصره ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی، معتقدند باید درخواست به دفتر دیوان عالی کشور تقدیم شده و دیوان با تجویز رسیدگی، پرونده را به دادگاه صادرکننده رأی ابرامی ارسال نماید (شمس، ۱۴۰۱، ص ۴۳۰). بعضی نیز با انتقاد از نظریه مزبور، مبنی بر اینکه ملاک‌گیری در قواعد شکلی صحیح نمی‌باشد، اصولاً اینگونه وحدت ملاک‌گیری از تبصره مزبور را با اصول و قواعد حقوقی ناسازگار دانسته، زیرا معتقدند تبصره مذکور ناظر به توقف رسیدگی در دیوان عالی کشور تا صدور حکم از دادگاه رسیدگی‌کننده به اعتراض ثالث است، حال آنکه نتیجه ملاک استنباطی تجویز رسیدگی به اعتراض ثالث رأی ابرامی در دیوان عالی کشور می‌باشد (بهرامی، ۱۳۸۸، ص ۸۴). لیکن در نهایت نظر و عقیده‌ای در این مورد ابراز و پیشنهاد ننموده و موضوع را به سکوت برگزار نموده‌اند.

به‌نظر می‌رسد؛ اگرچه این مورد با جایی که دعوای اصلی در دیوان عالی در حال رسیدگی فرجامی است، متفاوت است، چون در این حالت دیوان رأی ابرامی صادر نموده و دیگر سابقه‌ای از موضوع در دیوان مطرح نمی‌باشد و حتی در صورت تقدیم دادخواست و طرح دعوای اعتراض ثالث طاری، به دفتر دیوان، بعید است دستوری از دیوان نسبت به موضوع صادر شود، لیکن به‌نظر چاره‌ای جز پذیرش نظر گروه اول نبوده و به هر حال باید به این اعتراض رسیدگی شود. که مرجع آن دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته، چه بدوی و چه تجدیدنظر خواهد بود که رأی مزبور از سوی دیوان تأیید شده است. تنها خدش‌های که وارد می‌شود این است که درخواست دیوان جهت رسیدگی و اجازه رسیدگی به دعوای مزبور به دادگاه پایین‌تر وجود ندارد و در این حالت احتمال نقض رأی اولیه که در دیوان ابرام شده متصور خواهد بود.

بنابراین هر زمانی که مورد اعتراض طاری پیش آید، دو دعوی به موازات یکدیگر جریان پیدا می‌کند؛ یکی دعوای اعتراض و دیگر دعوای اصلی که طی آن دعوای اعتراض تولید شده است. منتها به مناسبت درجه دادگاه این دو دعوی گاهی توأماً در همان دادگاه رسیدگی می‌شود و گاه از یکدیگر جدا می‌شوند که شقوق آن بیان شد. در مواردی که مقنن دستور رسیدگی توأمان در رسیدگی به اعتراض طاری به همراه دعوای اصلی را به مرجع تجدیدنظر محول نموده است، خواسته که دو نظر مختلف را تأمین کند. از یک‌سو، حکم دادگاه عالی را برای دادگاه تالی متبع ساخته، احترام سلسله مراتب قضایی را نگه دارد و از سوی دیگر از صرف هزینه‌های زاید و اتلاف وقت جلوگیری کند (صدرزاده افشار، ۱۳۸۵، ص ۲۹۳). در هر صورت چون بین دو دعوای مزبور ارتباط وجود دارد، لازم است از دو نظر در جریان آن‌ها دقت شود: اولاً از تعارض دو حکم که احیاناً ممکن است موجب نقض حکم شود، ثانیاً دعوای اعتراض وسیله طفره و تطویل دعوای اصلی نگردد (دولاح، ۱۳۸۶، ص ۴۴).

سؤال دیگری نیز که در خصوص دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث و مرجع صالح به رسیدگی مطرح است، این است که مقصود از دادگاه صادر کننده حکم در مواد ۴۲۰ و ۴۲۱ قانون کدام دادگاه است و چنانچه دادگاه تجدیدنظر، عیناً رأی بدوی را تأیید کند، اعتراض ثالث به کدام دادگاه بایستی تقدیم شود؟ عده‌ای معتقدند که خواه در اعتراض اصلی و خواه طاری، هرگاه حکم مورد اعتراض را دادگاه تجدیدنظر در تأیید حکم بدوی صادر کرده باشد، اعتراض به دادگاه بدوی داده می‌شود و مرجع صالح به رسیدگی اعتراض، دادگاه بدوی است؛ زیرا دادگاه مزبور حکم یا قرار معترض‌علیه را انشاء نموده و دادگاه تجدید نظر که حکم مزبور را عیناً تأیید نموده، در واقع رأیی نداده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۸). لیکن عقیده دوم که طرفداران بیشتری داشته و اساتید آیین دادرسی از جمله مرحوم دکتر متین دفتری (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۴۷۷)، دکتر شمس (شمس، ۱۴۰۱، ص ۴۷۷) و دکتر مهاجری (مهاجری، ۱۳۹۱، ص ۵۳) مراد از دادگاه صادر کننده حکم در مواد ۴۲۰ و ۴۲۱ قانون را دادگاه تجدیدنظر می‌دانند، اعم از اینکه حکم دادگاه تالی را استوار یا فسخ کرده باشد. این عده در توجیه عقیده خود استدلال می‌کنند به اینکه، هر چند اختلافات اجرایی مربوط به احکام دادگاه‌های نخستین که در دادگاه تجدیدنظر تأیید شده، با دادگاه نخستین است، لیکن اعتراض شخص ثالث را نمی‌توان در ردیف اختلافات اجرایی آورد. زیرا اعتراض ممکن است منتهی به الغای حکم معترض‌علیه شود و اصولاً قابل قبول نیست که یک دادگاه نخستین حکم دادگاه تجدیدنظر را الغا نماید، هر چند که حکم تجدیدنظر فقط دایر به تأیید حکم نخستین باشد.

به نظر می‌رسد، استدلال گروه دوم با اصول حقوقی سازگارتر است، چه برخلاف نظر گروه اول که تأیید را غیر از رأی دادن می‌پندارند و تأیید حکم بدوی را از طرف مرجع پژوهش رأی تلقی نمی‌کنند، آنچه به رأی بدوی اعتبار و قدرت اجرایی می‌بخشد، همانا رأی تجدیدنظر است که به صورت تأیید حکم مزبور متجلی و ابراز می‌شود و صحیح نیست که تأیید دادگاه تجدیدنظر را در حکم عدم به حساب آورد. رویه قضایی در دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها نیز مؤید این موضوع می‌باشد. در این مورد به موجب یکی از آرای اصراری دیوان: «... نظر به اینکه دعوای مطروحه منجر به صدور حکم قطعی در دادگاه استان شده و اعتراض آقای «م» که از حکم قطعی مزبور متضرر شده، می‌تواند به عنوان اعتراض ثالث در دادگاه استان مبادرت به طرح دعوی کند و دادگاه شهرستان که صادرکننده حکم بدوی بوده، صلاحیت رسیدگی به دعوای اقامه شده را که مدولواً همان اعتراض ثالث بر حکم دادگاه استان است را ندارد...» (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲۵).

نتیجه‌گیری

از جمله حقوق اصحاب دعوای طاری در مرحله تجدیدنظر طرح ادعای جدید است. با توجه به اینکه طرح ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر نیست، لذا طرح آن در این مورد استثنایی بوده و خلاف قاعده می‌باشد و تنها از طریق تجدیدنظرخواه، تجدیدنظرخوانده و اشخاص ثالث قابلیت طرح دارد. از دیگر حقوق پیش بینی شده برای تجدیدنظر خوانده طرح دعوای تقابل از ناحیه وی در مرحله تجدیدنظر است. این امر نیز جنبه استثنایی داشته و تنها مختص تجدیدنظرخوانده است. جلب ثالث از سوی تجدیدنظرخواه نیز از دیگر حقوق وی در این مرحله محسوب می‌گردد. اینکار نیز به وسیله امکان جلب ثالث از طریق تجدیدنظرخواهی از قرار صادره توسط دادگاه بدوی امکان پذیر است. به عبارت دیگر جلب ثالث از سوی تجدیدنظرخوانده ممکن نیست و وی حق طرح ادعایی علیه تجدیدنظرخواه و اشخاص ثالث ندارد. اقامه دعوای متقابل از سوی مجلوب ثالث نیز در مرحله تجدیدنظر از دیگر حقوق اصحاب این دعوای محسوب می‌گردد؛ چرا که مجلوب ثالث از تمامی حقوق تجدیدنظرخوانده برخوردار بوده و با عنایت به استثنائات طرح ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر و نیز ارتباط بین دعوای اصلی و دعوای تقابل این امر امکان پذیر شده است.

از دیگر حقوق و تکالیف اصحاب دعوای طاری تعرض به اصالت اسناد ابرازی توسط هر یک از طرفین این دعواست. ارائه دلیل یا سبب جدید نیز در این مرحله از سوی طرفین دعوای طاری مقدور می باشد. ابراز دلایل جدید و نیز ادعای جعل هم از سوی اصحاب دعوای طاری امری جایز محسوب می گردد. اقامه دلیل جدید در مرحله تجدیدنظر به طرح ادعای جدید منتهی نمی شود و فقط ادعاهای بدوی را تقویت یا رد می نماید. البته دلیلی جدید تلقی می شود که مورد ارزیابی دادگاه بدوی قرار نگرفته باشد. خواه علی رغم ابراز در مرحله بدوی به دلیل اقدام ابراز کننده، دادگاه فرصت ارزیابی آن را پیدا نکرده باشد و یا اینکه با وجود قابل دسترس بودن دلیل، متقاضی اقدام به ابراز آن نکرده باشد. با این حال ادله جدید باید با ادعاها و دلایل مرحله بدوی همسو و به منظور رد یا تقویت دلایل مرحله بدوی به کار گرفته شوند و با رعایت اصل تناظر و محفوظ ماندن حق دفاع طرف مقابل همسو باشد. در خصوص دلیل ادعای جعل نیز قانون گذار تا حدودی از معیار جدید بودن دلیل تبعیت کرده است. طرح ادعا یا دفاع جدید نیز در مرحله تجدیدنظر از حقوق و تکالیف اصحاب دعوای طاری به حساب می آید. این امر استثنایی بوده و امری خلاف قاعده می باشد. به عبارت دیگر دعوای ورد و جلب ثالث از دعوای طاری قابل طرح در مرحله تجدیدنظر می باشند که علی رغم محسوب شدن به عنوان ادعای جدید، قابل طرح در مرحله تجدیدنظر هستند.

منابع

۱. ابهری، حمید (۱۳۸۷)، حقوق و تکالیف خواهان دعوی در اولین جلسه دادرسی، فصلنامه حقوق، مجله دانشگاه حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱
۲. ایرانی ارتباطی، بابک (۱۳۸۶)، مجموعه نظرهای مشورتی حقوقی، جلد اول، چاپ سوم، تهران: انتشارات مجد
۳. بازگیر، یدالله (۱۳۹۳)، تشریفات دادرسی مدنی در آیینه آرای دیوان عالی کشور، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، انتشارات فردوسی
۴. بهرامی، بهرام (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی، علمی، کاربردی، جلد چهارم، چاپ سوم، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی نگاه بینه
۵. پور استاد، مجید (۱۳۷۸)، اصول و قواعد آیین دادرسی مدنی فراملی، مؤسسه بین‌المللی یکنواخت‌سازی حقوق خصوصی و مؤسسه حقوق آمریکا، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی
۶. توانگر، سیامک (۱۳۸۱)، دخالت اشخاص ثالث در دادرسی در حقوق ایران و تطبیقی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، حقوق خصوصی، دانشگاه شهید بهشتی
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، دانشنامه حقوقی، جلد پنجم، چاپ پنجم، تهران، انتشارات گنج دانش
۸. جلیوند، یحیی (۱۳۸۵)، اعتراض ثالث در آیین دادرسی ایران و فرانسه، مجله کانون وکلاء، شماره های ۱۹۴-۱۹۵
۹. حسنی، علیرضا (۱۳۹۰)، ورود شخص ثالث در دادرسی مدنی ایران، ماهنامه دادرسی نیروهای مسلح، شماره ۸۵
۱۰. حسینی، سید محمد (۱۳۸۰)، مداخله شخص ثالث در دادرسی، مجله حقوقی دادگستری، شماره سی و ششم
۱۱. خانی، محمد (۱۳۸۹)، امکان طرح دعوی طاری ضمن دعوی ضرر و زیان ناشی از جرم، مجله پیام آموزش، معاونت آموزش قوه قضاییه، شماره ۴۸
۱۲. دولاح، عبدالصمد (۱۳۸۶)، اعتراض شخص ثالث در دادرسی‌های مدنی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دادگستر
۱۳. رضایی‌نژاد، امیرحسین (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی شیوه‌های عادی شکایت از آراء (پژوهش و واخواهی)، چاپ اول، تهران، انتشارات اندیشگران جوان
۱۴. زراعت، عباس (۱۳۸۵)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، چاپ سوم، تهران، انتشارات خط سوم
۱۵. شمس، عبدالله (۱۴۰۱)، آیین دادرسی مدنی، دوره سه جلدی، جلد سوم، تهران: انتشارات دراک
۱۶. صباغیان، حسین (۱۳۸۶)، دعاوی طاری و ویژگی آن‌ها، فصلنامه آرا (فصلنامه حقوقی، قضایی و آموزش دادگستری اصفهان)، شماره ۱۵
۱۷. صدرزاده افشار، محسن (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ سوم، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی علامه طباطبائی
۱۸. غلامی‌پاجی، علی (۱۳۸۹)، دعاوی جلب ثالث، نشریه پیام آموزش معاونت آموزش قوه قضاییه، شماره ۵۴
۱۹. غمامی، مجید؛ محسنی، حسن (۱۳۸۶)، اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان
۲۰. قهرمانی، نصرالله (۱۳۸۶)، مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات خرسندی
۲۱. متین‌دفتری، احمد (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، دوره دو جلدی، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد

۲۲. محسنی، حسن (۱۳۸۹)، اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی، چاپ اول، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار
۲۳. مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۸۲)، آیین دادرسی مدنی، دوره سه جلدی، جلد اول و دوم، چاپ نهم، تهران، انتشارات گنج دانش
۲۴. معاونت آموزش دادگستری تهران (۱۳۸۶)، نظریه قضات دادگاه‌های حقوقی ۲، جلد هفتم، چاپ سوم، تهران، مجموعه دیدگاه‌های حقوقی قضایی قضات دادگستری
۲۵. معاونت آموزش قوه قضاییه (۱۳۸۷)، رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه تجدیدنظر استان (حقوقی)، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل
۲۶. مقصودپور، رسول (۱۳۸۹)، دعاوی طاری و شرایط اقامه آن، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد
۲۷. منصور، جهانگیر (۱۳۸۴)، مجموعه قوانین و مقررات جزایی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه
۲۸. مهاجری، علی (۱۳۸۸)، تغییر حکم قطعی در دادگاه هم عرض، مجله پیام آموزش، شماره ۳۹
۲۹. مهاجری، علی (۱۳۹۱)، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ اول، تهران، انتشارات فکرسازان